

بیان فارسی



سید علی محمد شیرازی



باز تکثیر توسط

مرکز اسناد جنبش بابیه

[www.babieh.com](http://www.babieh.com)

نسخه بهتری از این کتاب در کتابخانه پستی انجمن گلشن

<http://www.golshan.com/ketabkhaneh/ketabkhaneh.html>

موجود است

Sayyid `Ali Muhammad "the Bab" Shirazi. *Bayan-i Farsi: (Persian Bayan)* First published Tehran, 1946. Digitally reprinted here. (Lansing, MI: H-Bahai, 1999). Available on the World Wide Web at [/~bahai/areprint/bab/A-F/bayanf/bayanf.htm](http://~bahai/areprint/bab/A-F/bayanf/bayanf.htm)

References: MacEoin, *Sources for Early Babi Doctrine and History*, pp. 83-84. Abbas Amanat, *Resurrection and Renewal: The Making of the Babi Movement in Iran, 1844-1850* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1989), pp. 409-410; E.G. Browne, "Summary of the Persian Bayan," in E.G. Browne, *Selections from the Writings of E.G. Browne on the Babi and Baha'i Religions*, ed. Moojan Momen (Oxford: George Ronald, 1987), pp. 316-406

Notes: MacEoin remarks: "The most important work of this period [1847-1850]--indeed, the central book of the entire Babi canon--is the Persian *Bayan*, a lengthy but incomplete work of nine wahids ("unities"), each consisting of nineteen *abwab*, except for the last, which has only ten . . . Begun in Maku, this book more than any other, contains the mature doctrine of the prophet of Shiraz set out in as near an approximation to a system as could be hoped for . . ."

ان البیان میزان من عند الله

الى يوم

من ينظره الله

من اتبعه نور

ومن يخرف عنه نار

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجید سلطانی را لایق کہلم یزل ولا یزال بوجود کمونیت ذات  
 خود بوده و هست و لم یزل ولا یزال بجلو از لیت خود متعالی از ادر اک کلشی بوده و هست  
 خلق فرموده آیت عرفان خود را در بیج شیئی از ابجر کلشی از عرفان او و تجلی فرموده شیئی از نفس او  
 اولم یزل متعالی بوده از اقران شیئی و خلق فرموده کل شیئی را بشانی کہ کل بکمونیت نظرت  
 اقرار کنند نزد او در یوم قیامت بانیکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبی و نه قرنی و نه  
 مثالی بل مفرد بوده و هست بملیک الوبیت خود و مستعزز بوده و هست سلطان ربوبیت خود  
 تشاخته است او را هیچ شیئی حق شناختن و ممکن نیست کہ بشناسد او را شیئی بحق شناختن زیرا  
 کہ آنچه اطلاق میشود بر او ذکر شئیست خلق فرموده است او را بملیک شئیست خود و تجلی فرمود  
 باو نفس او در علو مقعد او و خلق فرموده آیه معرفت او را و رکن کلشی تا آنکہ تعیین کنند بانیکه او است  
 اول و آخر و او است ظاہر و باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است  
 سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقدر و مفتح و او است متعالی

و مرتفع و اوست که دلالت کرده و نیکند الابر علو تسبیح او و سو تعدیس او و اتساع توحید او و  
 ارتفاع کبیر او و نبوده از برای او اولی الایا و ولایت خود نیست از برای او آخری الایا بخریت  
 خود و کلشینی با فقه قد رفیه او بقدر قدشیشینیه و صفت بائینه و با و به فرموده خداوند خلق کلشینی را بدو  
 عود میفرماید خلق کلشینی را و اوست که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده که  
 ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور ساج او از هر بھائی و علانی و منزه بوده جوهر مجرد  
 او از هر عامی و ارتعاعی و اوست اول و لا یعرف به و اوست آخر و لا یوصف به و اوست  
 ظاهر و لا ینعت به و اوست باطن و لا یدرک به و اوست اول من یومن بمن یظن بصره آنکه و  
 اوست اول من آمن بمن ظمرد و اوست شینی واحد که خلق کل شینی بخلق او میشود و رزق کلشینی بر او  
 اوداده میشود و موت کلشینی بموت او ظاهر میشود و حیات کلشینی بحیات او ظاهر میشود و بعث کلشینی  
 بعث او ظاهر میشود لم یر من الوجود بشک لا من قبل و لا من بعد ذلک اسم الهویہ و طلوع آرزویہ  
 المستقره فی ظل وجهه الالهویہ و المستقره علی سلطان الوحدانیہ و لو علمت ان یدون کلشینی حبه ما  
 ذکرته ذکرنا را اذ انما لم تسجد لها خلقت کینونیتها بما هی فیها و علیها و الا کل لما یدون من  
 وجه نور من نور فی نور الی نور علی نور یحیی اسم نبوره من یشاء و یرفع اسم نبوره من یرید الله  
 مبدء و معید و اوست که خداوند واحد احد از برای او بظهور نفس او بجهده نفس که خلق شده اند  
 قبل کلشینی از نفس او خلق فرموده آیه معرفت ایشان را در کینونیت کلشینی مستقر فرموده تا آنکه کل کلشینی  
 ذات خود شهادت دهند بر اینکه اوست واحد اول و حق لم یزل و حکم نفرموده احدی از  
 ممکنات را الایا بفرغان نفس خود و توحید که کینونیت خود او کل ماسویه خلق عنده قد خلق نامره  
 الاله الخلق و الام من قبل من بعد ذلک رب العالمین و بعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات  
 در خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت بظهور نفس خود در او و بعد خلق فرمود کلشینی

را بندگان کاشی چنانچه خلق زیرا که هر شئی که خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیرا که  
 ادانت ما یقطع الیه کاشی و ما منی الیه کاشی و بعد که ظاهر شد نظیر آیات قدرت خود شهید  
 نیست که کل شئی بکمال ما یکن ان یوصل بقاء الله رسیدند و در مرتبه خلق فرمود خداوند عزوجل  
 مشیت اولیه را و خلق فرمود با و کاشی را و چونکه آن خلق کاشی در خلق بیع ذکر شد دلیل است  
 که خلق اولم یزل و لایزال بوده اذ لم یکن شأن کان الله الهما و لم یکن خلق یعبده و ان الله لم  
 یزل کان فی علو قدسه و مادونه فی دنو صده و اول خلق کاشی در این آن که آن یوم جمعه است  
 بماند که الله شده و حضرت رب العزّه این خلق بیع را با مر خود خلق و مستقر در ظل او فرموده  
 الی ان یعبده زیرا که شبه نیست که الله یبدء ذلک بخلق ثم یعبده و آن الله کان علی کاشی قدیرا  
 و منقسم فرموده خلق کاشی را بعد کل شئی با و امر که نازل فرموده از ساحت قدس خود و شرق  
 ساخته از شمس جو و خود تا آنکه کاشی بزرگ کاشی در کاشی منکّل در کمال گشته از برای ظهور قیامت  
 و خری تا آنکه جزا و پهرشئی را جزای کل شئی ان کان من نفی بعد له و ان کان من اثبات بفضله  
 اذ علم او بکاشی قبل کاشی مثل علم ادانت بکاشی بعد کاشی و قدرت او قبل خلق کل شئی بر کل شئی  
 بمثل قدرت ادانت بعد خلق کل شئی بر کاشی لم یزل الله کان عالما بکل شئی و قادر علی کاشی  
 لا الاله الا هو من قبل و من بعد یسبح له من فی السموات و من فی الارض و ما بینهما لا اله الا هو  
 العزیز المحبوب و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعد کاشی و در ظل هر بابی  
 تا آنکه سموات و ارض و ما بینها باذن الله سجند و مکبر و مقصد و محجد و عالمند و منقسم کل  
 در یوم ظهور الله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع باه خواهند شد و هر گاه بعد کاشی  
 از نفوس محمد راجع با و شوند ثم کاشی نزد او ظاهر گشته فطوبی لمن یحشر یوم القیامه من یدی الله  
 و یقیل الله عن باب من ابواب کاشی اذ انه ذات نفس قد رجع الیه کل من قد دان بالبیان

بما قد عمل فی ذلک الباب فلتسرعن فی ذلک ثم وتسرعن ثم وتسرعن ثم وتسرعن  
 زیرا که خداوند اسمع کل حاسین است چه بسا که حاضر نشود نزد او کل ابواب کلشی و حکم فرماید  
 بود خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کل را مطوی فرماید در قبضه خود شل آنکه در قرآن  
 بالا بعد ابواب بنگرته در نزد مومنین با و بنگرته شده و در صحنی که خداوند عود خلق قرآن فرموده بود نزد  
 او الایک نفس واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر میشود نزد او که ذلک فعل الله ما یشاء و  
 یحکم و یرید لایسل عما یفعل و کل عن کلشی بیلتون و در آنوقت که عود کل خلق قرآن شد و بدو خلق  
 کلشی در بیان شد مقرر نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط بود که سمواتی که در قرآن مرتفع  
 شده بود کل مطوی شد در راجع شد بنقطه اول و لم یشهد علی ذلک الا الله من عنده مع انکه تالی  
 فرموده بود در قرآن امری اہم از امر قیامت و عرض بر او خداوند محسی است عدد کل نفوسی که  
 متدین شده بودند بدین قرآن و در صحن رجح از کل این نفوس یکت نفس من یری اسمه بوده که  
 عود کلشی شده و خلق کلشی در نشاء اخری با مر الله تعالی گشته ظلتا قبیل انکلم ان یا اولی البیان  
 ان لا تحجن عن الله ربکم و اتمم باللیل والنهار تحجون ان تتقدمون و در باب اول از عدد کلشی امری  
 که خداوند عزوجل فرض نموده کلمه لا اله الا الله صافاً اذ کل بیان راجع باین کلمه خواهد شد و شرح  
 آخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است بمعرفت نقطه بیان الذی قد جعله الله  
 ذات صدف السبع و من یوقن انہا نقطۃ القرآن فی اخریها و نقطۃ البیان فی اولیها و انہا ہی  
 مشیۃ الاولیۃ الی انصافی قائمۃ بنفسها و کلشی بخلق با مر با و قائم بها فاذا قد شہدت کینونۃ علی  
 توحید ربہ اذ من لم یؤمن بجانفی یدخل فی النار و ای نار ابعده من لم یؤمن بجان من یؤمن بجان  
 یدخل فی الابواب و ای جنۃ اعلی من یؤمن بجان کلک کلمۃ قد سمجت و عظمت و کبرت و قدست  
 و محبتت ربها بالعدد و الاصال و نظر کن در این کلمه الابل ایکنہ نظر میکنی در شمس سما و نظر کن بچون



بها الابل ایکنه نظر میکنی در مرآت اذکل من یمن بذات حروف السبع کینونیه سید باسم من اسما  
 الله عزوجل و ظاهره در قرآن در حقه شجره الاثبات کلشی راجع باین شی واحد میگردد و کلشی باین  
 شی واحد خلق میشود و این سیشنی واحد در قیامت بعد نیست الا نفس من نظیره الله الذی یخلق  
 فی کل شان انشی انا الله لا اله الا انار ب کلشی و ان ماده فی خلقی ان یا خلقی ایامی فاعبدون و  
 بدانکه اوست مرآت الله که متجلی میشود از او مرآت ملک که حرف حق باشد و دیده نمیشود و او  
 الا الله و هر کس در بیان کلامه لا اله الا الله میگوید با دست و سجده الی الله میشود چنانکه با او به خلق او شده و با او  
 خود خلق او میشود و ثمره این علم این است که در وقت ظهور من نظیره الله نگویید که ما لا اله الا الله میگوئیم  
 و اصل این این است زیرا که آنچه میگوئید شیخی است از شمس او که در ظهور او لای او متجلی شده  
 و اوست حق باین کلام از کینونیات کل خلق بنفس خود زیرا که اگر مرآت بگوید در من شمس است  
 و در نزد شمس ظاهر است که شیخ اوست که او میگوید قد عرفناکم ان یا خلق البیان علو وجودکم فی  
 کلمه ربکم ان لا تجبین من نظیره الله یوم القیامة یا حق فان ما اتمم به تطقون مثال ظهوره فی اولکم  
 و ما یخلق به ذلک ما قد شهد الله علی نفسه علی انه لا اله الا هو الیه من القیوم و امروز هر نفسی که در  
 قرآن این کلمه که جوهر کل دین است میگوید شبه نیست که بقول محمد رسول الله ص من قبل میگوید و  
 شمس این کلمه در فوآد او بوده که شیخ آن در تاملین امروز متجلی است و لذا راجع میشود با او ظهور  
 اضرای او که ظهور نقطه بیان است نه اولامی او زیرا که در ظهور او لای او شجره توحید در کینونیا  
 خلق مرتفع شده بود و حال که بزار دو و سیست و هشتاد سال گذشت این شجره بمقام ثمر رسیده  
 هر کس در او هست شیخی از آن شمس نقطه فرقان که عین نقطه بیان است در نزد او لابد ظاهر خواهد  
 کرد مثل زوم با علی کلمه که دین کل قائم بان است و بقول آن اول دین ثابت میشود و  
 کل در وقت موت بمن را میگویند و با دراج میشوند او اشباح المرایا لایرجع الا الی ما قد بدو

اذا ارتفعت المرات بافصاح من شمال الشمس يرجع اليها اذ قد بدت منها ولم يكن رجعا ولا عودا  
 الا في صدر آتيتها جانبا على كل فرغان من قبل وعلو كل بيان من بعد نردنم حقیقت این قسم باشد  
 چگونه است شرفی که متفرع بر این کلمه است از معرفت اسماء الله و معرفت نبی و معرفت ائمه پری  
 و ابواب بدی و مسائل فرودیه که لایحه و لایحه هست هر نفسی یکی از آنها محجب شده از کینونی  
 که بد وجود او از او بوده و راجع شود با و در صورتی که از شجره اثبات بوده و آیه توحید امدل بر  
 شمس بوده و اگر العباد باشد که مل بر او نبوده که لایق ذکر نیست زیرا که نفوسی که خود را خوب  
 بفرآن کرده و چقدر حکم بغیر ما انزل الله در ایدی ایشان است و این در ذکر کینونیت آنها بوده  
 نه در ذکر ما متفرع علی الکیونیات او ما متفرع الی ما دون الحق ریجح الی کینونیه و کینونیه لالم یذل  
 علی الله لایذکر عند الله و آنچه ما متفرع بکینونیات خداست راجع میشود با آنها و انما اگر آیات  
 مستقره باشد در مرایمی افنده خود نه مستودعه در بدنه و خود راجع میشوند بمقاعده خود و لما کان  
 الشمس لم تزل مشرقه تکلم المرایا لا تزال مستدله و نبوده است از برای فیض خداوند و بیچش  
 تعطیل و نقادی من قبل الله الله ربی ولا اشرك بری احد اوان ذات حروف السج باب الله  
 لن ادعوه بابا و یومن بمن یخصمه الله فاذا قد فاز به لک الباب الاول من الواحد الاول  
 و طوبی للفاخرین من حسن یوم عظیم ذلک یوم کل علی الله بحسبم بیرون

ابواب الثانی من الواحد الاول

مخص این باب آنکه رجوع محمد و منظر هر نفس او بدنیاشد و ایشان اول عبادی بودند که  
 بین بدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار بوحانیت او نموده آیات باب او را  
 کل رسانیدند و خداوند بوعده که فرموده بود در قرآن و زید ان من علی الذین استخفوا  
 فی الارض و یخلمهم ائمه و یخلمهم الوارثین ایشانرا ائمه گردانید و همان دلیل که نبوت محمد

از قبل ثابت است همان رجوع ایشان بدیانت خداوند و اولی العلم ظاهر است و آن دلیل باینست  
 است که ماعلی الارض از ایشان مثل آنها عاجز میباشند و شبه نیست که مشرف عبد بتوحید خداوند  
 و معرفت او است و اقرار ببدل و طاعت و رضای او و شبه نیست که این نفوس مقدسه  
 قبل از هر نفسی یا آنچه جوهر کل علو و عزت است فاخر گردیده زیرا که هر ذی روحی که تصور کند  
 عزیزی مشاهده میکند الا برضای خداوند و شبه نیست که ایشان اول انواری بودند که پن پدید  
 سجده نموده و آیتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها فرموده و هیچ عاقل  
 در امکان اعلی تر از این نیست که فواد عبد مل علی الله باشد و بقدر تسبیح و تحمید و شکر تا سه از  
 محبوب خود و محبت نباشد زیرا که هر نفس آنچه در حیات خود میکند اراده میکند الا رضای الله را  
 زیرا که این است نتایج مقصد کل و شبه نیست که رضای الله ظاهر نمیشود الا برضای آنکسی که  
 خداوند با وحجت خود را عطا فرموده باشد و شبه نیست که این انوار مقدسه برضای خداوند  
 قبل کلیشی مسترضی شده و بعین است علو اعلی فوق هر علوی و سمو اعلی فوق هر سموی و شبه  
 نیست که رجوع ایشان در ظهور آخرت اعظم تر است نزد خداوند از ظهور بداء ایشان در قبل و  
 یا آنچه قبل نبوت ثابت شده امروز ولایت ثابت میشود اگر چه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور  
 محمد است در رجوع آن و لکن چون ظاهر شد ظهور الله کل اسماء در ظل او متدل علی الله هستند  
 زیرا که او است اول و آخر و ظاهر و باطن و از برای اسماء حسنی مخصوص گردانید خداوند  
 اسماء ایشان را در این کور بحر و فسی زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکنون مصون  
 که با اسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت و حیات مذکور میشوند که  
 کلاً عددی میشوند که اقرب اسماء بوده اند الی الله و ما سوای آنها مستدی هستند بهدای  
 ایشان زیرا که بید فرمود خداوند خلق بیان را با ایشان و رجوع خواهد فرمود خلق بیان را با ایشان

و ایشان انواری بوده اند که لم یزل و لایزال نزد عرش حق ساجد بوده و همیشه در بر ظهوری  
 باسی مذکور نزد خلق بوده و در بر ظهوری تغییر اسما، جسدیه از برای ایشان بوده و لکن اسما  
 کینویت که مثل علی الله بوده و در افتاده ایشان ظاهراً بوده و اگر نبود بقرب کینویت خود نیز  
 بمن یدی الله حاضر شوند لم یزل و لایزال بوده و همیشه و از برای خداوند اسما، مالانها به بالانها  
 بوده و همیشه و لکن کل باین اسما تجلی گشته چنانکه هدایت کل به هدایت اینها شده و در افتاده این اسما  
 دیده نمیشود الا الله بل در فواید هیچ نفس ثنوی و مؤمنه دیده نمیشود الا آن اسمی که فواد آن شده با  
 از خداوند و در او دیده نمیشود الا الله و صده الاله الخلق و لا الامر من قبل من بعد لاله الاله هو الحق المقوم  
 و هر نفسی که مؤمن محمده بوده بدون آن رجع نموده در ظل او و آن کلا بجزی با کسوا و الله علی کل شیء

### الباب الثالث من الواحد الاول

در اینکه علی راجع شد بدینا با آنچه مؤمن با و بودند و دون آن و او ثانی من آمن بالقطه است بعد از این

### الباب الرابع من الواحد الاول

در اینکه فاطمه راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بان بودند و دنیا

### الباب الخامس من الواحد الاول

در اینکه حسن علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بان بود و دون آن

### الباب السادس من الواحد الاول

در اینکه حسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بان بود و دون آن

### الباب السابع من الواحد الاول

در اینکه علی بن الحسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بان بود و دون آن

### الباب الثامن من الواحد الاول

در اینکه محمد ابن علی علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب التاسع من الواحد الاول

در اینکه جعفر ابن محمد علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب العاشر من الواحد الاول

در اینکه موسی ابن جعفر راجع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الحادي والعشرون من الواحد الاول

در اینکه علی ابن موسی علیه السلام راجع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثاني والعشرون من الواحد الاول

در اینکه محمد ابن علی علیه السلام راجع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثالث والعشرون من الواحد الاول

در اینکه علی ابن محمد علیه السلام راجع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الرابع والعشرون من الواحد الاول

در اینکه حسن ابن علی ۴ راجع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الخامس والعشرون من الواحد الاول

در اینکه حضرت جده ۴ ظاهر شد بآیات و معانی نظیر نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است  
اگر چه نقطه بیان در اول ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر است  
اینکه نقطه در مقام تجرد که صرف ظهور است با اسم الوهیت ظاهر است در مقام اول ذکر شد  
و در مقام تعیین که مشیت اولیه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام تائیدت بر کل نفس که  
مخصوص ظهور رابع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد و نقطه در مقام اولیت لم یزل و انزل بود

هست و او است احد بذکر کل اسماء از نفس اسماء بنفها و مثال این در وقتی که اسم الوهیت  
 اسم ربوبیت هم هست و کل اسماء هم هست مع آنکه ظاهر با اسم الوهیت لم یزل و لایزال در مقام  
 نقطه مذکور است و امثال کل اسماء در علو آئینه خود ظاهر از هو الاذل فی حین الذی هو الآخر و هو لطن  
 فی حین الذی هو الظاهر و هو الذی یذکر باسم کل اسم فی حین الذی لم یذکر باسم لآله الا هو العالم الخیوم

### الباب السادس والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب اول رجوع فرمود بدینا با هر کس که با دؤمن بودن حق و دونه

### الباب السابع والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود بدینا با هر کس که با دؤمن بودن حق و دونه

### الباب الثامن والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدینا با هر کس که با دؤمن بودن حق و دونه

### الباب التاسع والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب رابع رجوع فرمود بدینا با هر کس که با دؤمن بودن حق و دونه

### الباب الاول من الواحد الثاني

### فی بیان معرۃ الحق و الدلیل

مخص این باب آنکه خداوند عالم عز شأنه در هر کور با آنچه اعلی علو اهل آن کور تفاخر نمایند حجت را  
 نازل میفرماید چنانچه در زمان نزول قرآن اشخاص کل فصاحت کلام بود از این جهت خداوند  
 قرآن را با علی علفصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله قرار داد و در قرآن خداوند  
 اثبات حقیقت رسول الله و دین اسلام را فرموده الالبایات که عظم غیبات است و دلیل بر  
 عظمت آن آنکه کل بحروف بجزایه تکلم میکنند و خداوند عالم کلمات قرآنی را بشانی نازل فرموده که

اگر ماعلی الارض جمع شوند و بخواهند آیه در مقابل آیات قرآن بیاورند نمیتوانند و کل عاجز شوند  
 و قرآن آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره شیت که حیقت محمدیه باشد بلسان خود حضرت  
 و آن شجره ممتد پنج حرفی نازل نمیشد مایه الا و اخذ روح آن میکند در صحن نزول شتا اگر نازل فرماید  
 آنما بدست آنکه آن خلق امر اس که نام آنکس علی کلینی فائین فاذا ذکر ابه متعلق بکل مایه که به  
 اسم کلینی زیرا که غیر خداوند محیط کلینی نیست که کلام آن همین باشد بر کلینی و نزد قول او  
 کل خلق بهد شوند و که لکن ان نزل الله وانا لنعیدن ذلک الخلق و عدا علینا انا کما علی  
 کلینی فادین زیرا که عین نزول این کلمه اخذ ارواح عود کلینی در نظر این آیه میشود که در یوم  
 قیامت من پدی الله حاضر شود که عود کلینی صدق نماید و غیر الله مقدر بر این نیست زیرا  
 که آنچه خداوند تکلم میفرماید از شجره حقیقت نبضها کینونیت شی خلق میشود اگر در دون علیین است  
 از حروف نفی میشود و اگر از حروف علیین است از حروف اثبات میشود زیرا که قول الله  
 حق است و در هر شی که نازل شود شینیت تعلق میگردد که ذکر حق شود و ولایت کند بر  
 اینکه ادحق است و علیها قد نزل من قبل ان النار حق و ابجته حق و بیان خلق روح کلمه  
 حق در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در او نماید بقیین مشاهده میکند که ارواح حقیقه بطور نقطه  
 اولیه بآیات الله در کینونیات نفس و آفاق متذوت میگردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در  
 آیه سترهسیم آیاتسانی الآفاق و فی انفسهم حتی ینین لهم انه الحق ذکر فرموده و اما آنکه کسی ناظر  
 بکینونیت کلینی شود که روح فوآدش باشد ادراک تحقق علی ان قول الله حق نمیکند بر اینکه  
 بذکر قول تحقق حق میشود در کینونیت شی و این معنی مخصوص است بخداوند عزوجل اذ فرما  
 خالق شی و رازق شی و میت شی و محی شی نیست و هر کلمه که در کلمات او باد نفی نفی شود  
 یا اثبات اثبات در نفل آنچه او نازل فرموده از آیات مشتق میشود بلکه نیست آن کلمات

بعینه الا آنچه از مظاهر آیات الله و کلمات آن ظاهر میگردد زیرا که صنی که خداوند ذکر نمون میفرماید خلق او بان میشود و صنی که دون حرف طین نازل میفرماید خلق ارواح آن باون میشود این است زیرا که آیات الله حجت است بر کل خلق و اعظم بیات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت الله و علم او و شبهه نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولوالالباب بعلم توحید و دقایق معرفت و شئونات معتزله ذرا اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا در نفس آیات قرار داده و در علم توحید و سمو تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذره روح توحیدی نزد او شاخ شده الا کسی که درک نماید آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده و شون حکمت و علمیه بالا نهاییه از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر از آنند است و عارف گشته اگر چه ظهور شمس حقیقت بنفسها سد کل کلمات است از ظهور عرفان او و لیکن بجزیه که خداوند در او گذاشته از آیات و کلمات خود مجذب کل موجودات است بفضاء آثار خود بل مکن لمن عدل غیر اومن کفولینت به اومن شبه لیش به اومن قرین یقینن به اومن مثال یا مثل به فبجان الله من ذلک تسبیحی عظیما اولایری فیہ الا الله و انما کل له عابدون و در این کور خداوند عالم بنقطه بیان آیات و بیات خود را عطا فرموده و او را حجت معتزله بر کل شیئی قرار داده و اگر کل ما علی الارض جمع شوند نمیتوانند آیه مثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده ایتیان نمایند و هر ذمی روحی که تصور کند یقین مشا به میکند که این آیات از شان بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری فرموده و نخواهد فرمود الا از نقطه مشیت زیرا که او است مرسل کل رسل و منزل کل کتب و هر گاه این امری بود که از قوه بشر ظاهر میشد از همین نزول قرآن تا صین نزول بیان که هزار و دوست و هشتاد سال گذشت باید کسی بآیه ایتیان کرده باشد با وجودی که کل با علو قدرت خود خواستند که اطاعت



کلامه را نمایند ولی کل عاجز شده و توانستند و امروز اگر کسی تصور کند از ادل نزول بیان تا  
 امروز بقیین مشاهده میکند که آنهایی که اعتراف بحجیت آیات نموده و تبلیغ آنها را بکل فرموده  
 صحیح آنست بوده و اگر ظاهر نبوده حجیت ایشان دکن علوم عرفان ایشان نزد بچگی پوشیده نیست  
 زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سید اعلیٰ علو علما و حکمای روی ارض را پشت پازوه و در اشخاصی که  
 تصدیق بحجیت آیات نموده اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزد بچگی شده در علو تقوای ایشان  
 نبوده و نیست اگر چه ذکر این از جهت منتصف مردم است و الا آنچه خداوند شهادت دهد  
 معادل نشود با شهادت کل با علی الارض و شهادت که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الا بشهادت  
 کسیکه حجت فرار داده است او را و کافی است شهادت نفس آیات بجز با علی الارض از کثرتی زیرا  
 که این حجتی است باقیه من عند الله الی یوم القیمه و هر گاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلا ریب  
 تصدیق در علو امر الله نماید زیرا که از نفسی که بیست چهار سال از عمر او گذشته و از علمی که کل  
 یا بنا متعلم میگشت متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات نماید بدون فکر و تامل و  
 عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات مینویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و دشواری علی  
 در علوم مقامات معرفت و توحید ظاهر نماید که کل علما و حکما در آن موارد اعتراف بجز از ادله  
 آنها نموده شبه نیست که کل ذلک من عند الله است حکمانی که از ادل عمر تا آخر عمر اجتهاد  
 نموده چگونه در وقت نوشتن بطری عربی وقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لاین ذکر نیست  
 کل اینها از حجیت حجت خلق بوده و الا امر الله اعتراف اهل از این است که بتوان او را حجت  
 بغیر او بل غیر او شناخته میشود با و قسم بذات خداوندی که وحده و حده بوده و هست که  
 آثاران مضنی تراست از ضیاء شمس در نهار و آثار انما یکله ممدی شده اند بعلیه هدایت  
 او اگر با علی علو درجه علم و عرفان و اصل گردند مثل آثار انما مثل نور کو اکب است دلیل

و استغفر الله عن ذلك كيف يدرك بحر الازل ببحر احدوث وكيف يعرف ذكر الاول بذكر احدوث  
 سبحان الله و تعالی عن كل ما يذكر به الاشارات في ملكوت الارض و السموات كل اينها نظر  
 بمقامات حدودی خلق بود که ذکر شد و الا آنچه احتجاج میشود یوم قیامت این است چنانکه  
 بهین احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤال فرمود بلسان لسان خود که آیا قرآن  
 کتاب کی است کل مؤمنین بادکشفند که کتاب الله هست بعد سؤال کرده شد که آیا فرقی در  
 میان فرقان و پیمان دیده میشود اولوالافئده کشفند لا والله کل من عند ربنا و ما یتذکر الا  
 اولوالابصار بعد خداوند عالم نازل فرمود که اذن بود کلام من بلسان محمد رسول الله ص  
 و این است کلام من بلسان ذات حروف السبع باب الله و هر کس باون ایمان آورده سخن  
 از برای او نیست اگر بخوابد در ایمان خود ثابت باشد الا آنکه ایمان آورد باین آیات و الا  
 باطل خواهد شد کفر نیست او و اعمال او کیوم لم یکن شیئاً عند الله ذکورا و بعد نازل فرمود که  
 خلق من کل از اول عمر تا آخر عمر بنتمای جد و جهد عمل میکنند از برای رضای من اگر امری از  
 امور فرعی را عامل هستید لاجل آنست که من در کتاب خود نازل کرده و اگر بانه بدی  
 ایمان آورده اید یا آنکه زیارت قبور ایشان تقرب بسوی من میجوئید بواسطه آنست که در  
 قرآن بر مرزاسمای آنها نازل شده و اگر اقرار بنبوت محمد رسول الله ص میکنند بواسطه آنست  
 که رسول من بوده و اگر در حول کعبه طواف میکنند بواسطه آنست که من اورا پست خود  
 خوانده و اگر قرآن را معظم میدارید بواسطه آنست که آن کلام من است و بر هر نفسی اگر چه  
 از نفس است آدم باشد لابد آنچه میکند بواسطه نسبت او است بمن چنانکه نزد خود چنین نمیده  
 و حال آنکه محجب شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهورات بعد من محجب شده زیرا که  
 هیچ شیئی نیست مگر آنکه راجع میشود حکم او باین شکل انسانی که خلق شده با من

آن بکل راجع میشود درجه بدرجه تا آنکه میرسد بنهی من و ان نبی ثابت نمیشود نبوت او الا بحتی  
که نازل شده بر او و حجتی که باو عطا شده و امروز که یوم ظهور من است که بنفسه ظاهر شده و  
این ذکر بنفسه مثل ذکر کعبه است که پست خود خوانده و الا از برای ذات من نه اولی است  
و نه اخری و نه ظهور است و نه بطونی بلکه امروز آنچه راجع باین نفسی که از قبل من آیات مرا تلاوت  
نمایند شود راجع بمن میشود و آنچه راجع باو نمیشود راجع بمن نمیشود این است ظهور من بنفسه و بطون  
من بذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست و اعلائی از این تصور در بیان نمیشود چه در  
موجب هستی امی خلق که کل نسبت بمن در مقاعد خود چنان تصور میکنند که در رضای من  
هستند و ابی که دلالت بر من میکند و آیات قدرت مرا که خزان اذن فطرت او است بدانند  
من تلاوت نماید بغیر حق او را در جمعی ساکن کرده اید که احدی از اهل آن خایل ذکر نیست  
و در نزد او که در نزد من است غیر یک نفس که از حرف حق کتاب من است نیست و من بد  
او که من یدی من است در لیل یک مصباح بضی نیست و حال آنکه بقاعده ای که بعد در جات  
باو میرسد مصباح متعدد مشرق و ما علی الارض که از برای او خلق شده بآء او سگدذ و از او  
بعد یک مصباح محجب این است که من شهادت میدهم در این روز بر خلق خود و در  
شهادت من نزد من لایشی بوده هست و بیج جنتی از برای خلق من اعلائی از حضور من یدی  
نفس من و ایمان با آیات من نیست و بیج ناری اشد از احتجاب این خلق بمظهر نفس من و ایمان  
نیارودن با آیات من نبوده و نیست اگر میگویند از قبل من چگونه حکم نماید نمی بیند آیات  
مرا با آنچه قبل در کتاب من کشید حال هم جای نمیکند و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من  
و امروز کل باو مؤمن بمن هستند و مغرب خوابیدید که اشجار شما با ایمان باین آیات است  
و لیکن امروز که نفع میدهد نفس شما اظهار ایمان ببالاینگم و بصرکم محجب شده اید و بیج ضرر

نرسیده دستها برسد بر نظر نفس من و آنچه ضرر رسیده و میرسد بانفس خودمان راجع میگردد  
 ترجمه برانفس خود نموده و در بهوانی که گمان رضای من میکند عروج نموده و در جانکده محقق است  
 رضای من کجاست که دین کل باوثاق است از منسوبین بقران محجب شده اید قسم بذات  
 مقدس خود که هیچ جنسی از برای این خلق اعلی از ظهور من آیات من نیست و هیچ ناری آشد  
 از احتجاب بمن و آیات من نیست و هرگاه سیکونید عجز ما نزد ما ثابت نیست سیر نموده در شرق  
 ارض و غرب ارض اگر چه این کلمه است بلاسعی زیرا که امروز حق باعلی الارض راجع میشود قطع  
 اسلام و هرگاه فصحای این قطع ناخبر هستند دلیل است که کل حاضر هستند و اگر اینها سیکونید ما عجز  
 نیستیم چرا ایتیان بنمایند بآیه مثل آیات ما از نظرت نه بخوئسب و معرفت اگر چه در نزد هر حق  
 لابد است که بقدر سحره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و حمد خداوند را  
 که از زمان ظهور تا امروز از علمای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده بزعم خود در علم رضای حق  
 سیر نمایند و از محقق حق با آیات قدرت خود محجب هستند و همین ذل علمای اسلام را بس که  
 نسبت به اسلام اظهار علم اسلام را بنمایند و از کسیکه کلام او محقق اسلام بوده و هست محجب میشوند  
 و اگر با احتجاب خود راضی میبودند و ظلم بر نفسی میکردند و حکم بغیر آنچه در قرآن نازل شده بود  
 نمیگردد خود را بنا را اذاعت بودند و حال خود را و اشخاصی که ایشان را علمای اسلام دانسته  
 بگوهر کس از ظهور الله محبت گشته و میشود عذاب آنها از برای ایشان است و هرگاه ایشان  
 نظر در آیات الله نموده عجز خود را مشاهده میموده و آنوقت نه سلطان اسلام و نه اشخاصیکه  
 در ظل او بودند راضی با احتجاب از حق نمیشدند زیرا که افتخار کل باتباع حق است و هرگاه شتبه  
 کاری هم نزد آنها ننموده امر با چنان متنی گشته چنانچه شبهه نیست که آخر الامر خداوند حق بر کل ظاهر  
 خواهد فرمود بحجیت او چنانچه امروز هم بخواب کسی که خود را منسوب باسلام میداند چه از صاحبان

حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجیت آیات را نماید اقرب از لمح بصر میشود چنانچه اگر اقتدار  
 وارد کل علماء حاضر نماید و میگوید بانها بشاوی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محجب  
 نموده عالی امر از دوش پرون نیست یا آنکه شما ایتیان کرده اید کتاب و آیات او حاضر است  
 و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است سبحانک اللهم انک انت سلطان  
 السلاطین لتؤمن السلطنة من تشاء وتقرعنا عن تشاء وتقرن من تشاء وتقدرن من تشاء  
 وتشرن من تشاء وتقدرن من تشاء وتقرن من تشاء وتقدرن من تشاء  
 علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کلشی تخلق ما تشاء بامرک انک کنت علما مقدر اقدیرا حکم  
 نماید مثل آنچه او حکم نموده بر فطرت و بنویسد مثل آنچه او نوشته بلا تامل و سکون قلم و هرگاه  
 نمائید دلیل است بر آنچه کرده اید بغیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عز لکم  
 و شبه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرمود بر او بمثل آنکه بر رسول خدا ص نازل  
 فرموده چنانچه حال مثل این آیات بقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است بغیر صحف  
 و مناجات او و صور ظلیه و حکیه او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از زود او ظاهر میگردد  
 یا با سرعت طوری که کاتب زود او بتواند تحریر نماید آیات الله را قرات نماید میوان میزان گرفت  
 که هرگاه از اول ظهور تا امروز میگذرند چند از آثار از زود او منتشر شده بود و هرگاه میگوید  
 که این آیات بنفسها حجت نمیشود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در تمام اثبات نبوت اول  
 خدا ص بغیر آیات احتجاج فرموده شما تامل نمائید و حال آنکه خداوند نازل فرموده  
 ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یفرک قلبهم فی الیاد کذب قلم قوم نوح و  
 همت کل امت بر رسولم باخذه و جاد لا یابا باطل لیر حضورا به الحق فاخذتم عیاف کان عقاب  
 که کذب حقت کلمه ربکم علی الذین کفروا انهم اصحاب النار و در مقام کفایت کتاب

نازل فرموده اولم کیفتم انا انزلنا علیک الكتاب تسلی علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکر می لغوم  
 یؤمنون و جایگزین خداوند شهادت داده بکفایت کتاب بنفس آیات چگونه کسی میتواند بگوید  
 کفایت نمیکند حیثیت کتاب بنفسه و اگر گفته میشود در آیات آنچه اولین گفته اند روش برین  
 نیست یا آنکه غرض ایشان تصدیق حق نکردن است که از برای ایشان ثمری نذر و آنچه در  
 چنانچه خداوند نازل فرموده و ان یرد اکل آیه لن یؤمنوا بها و در جای دیگر نازل فرموده  
 ان الذین حقت علیهم کلمة ربک لا یؤمنون ولو جاءتهم کل آیه حتی یردوا لعذاب الالیم و اگر  
 غرض احتیاط در دین است که فهم آن سهل است جنای حدیث بعد از آیه یؤمنون یا  
 خود حاضر میشود و از آنچه میخواید از مطالب پنج آیات سوال مینماید تا آنکه خود بشنود که در نزد  
 تاغی و ترکیبی و در حظه اقترانات نیست و یا آنکه کسی را میفرستد که در نزد او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت  
 میکند از آیات الله نوشته بعد تفکر در آنها نموده تا یقین نماید که از فکر و اقترانات کلمات با هم  
 نمیشود و اگر میشد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امروز  
 کسی در مقابل از این سبیل برآمده بود اگر نکته گیری در اعراب و قرانت یا قواعد عربیه شود  
 مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته میشود نه آیات بر آنها جاری میشود و  
 شبه نیست که صاحب این آیات نفسی این قواعد علم با آنها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد  
 اولوالالباب از عدم علم با آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست زیرا که ثمره  
 این علوم فهم کتاب الله است و بر شجره که کتاب الله نازل مینماید علم باین علوم لازم نبوده و  
 بلکه کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرمود ثابت است و چه بسا از اشخاصیکه صاحب  
 کل علوم هستند و لیکن ایمان ایشان با بیان آیات الله ثابت است زیرا که ثمره علوم علم با او  
 الله است نه دون آن و اتباع مرضات او که اگر بنفسه این علوم شمر بود صاحبان آن در

عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند و حال آنکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف رضای خداوند و علم توحید او است و استقرار و دخل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر آنچه میکنند باین خود واد قصد نمیکند الا رضای او را و حال آنکه رضای او کم کسی مطلع میشود مگر کسیکه برضا حجت او مطلع شود و امروز رضاء الله منحصر است بر رضای حجت او و مستقرین دخل او و اگر چه دون آنها بحسب اتم مند و ن و لیکن آنچه خداوند شهادت میدهد باینست بماند و آنچه غیر متعین امر آنکه میکنند مضمحل میگردد و هرگاه امروز ذکری از اشخاصی که نگذیب قرآنا در صدر اسلام نموده اند هست از زبان نصاری و فصحای عرب ذکری هم از مجتبین امروز خواهد ماند و امروز هیچ علی النفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقیقت حق را بعین یقین مشاهده نماید تا آنکه ارتقاء منظری که تقامی او لقاء الله است و رضا او رضاء الله است محتجب نماید زیرا که کل خلق شده اند از برای بهین چنانچه خداوند نازل فرموده الله الذی رفع السموات بغیر عمد و ترونها ثم استوی علی العرش و سخن شمس و القمر کل یجری لاجل مسی یذیر الامم فیصل الآیات لعنکم بقاء ربکم تو قون و شبهه نیست که هرگز است که مقبل شمس شود خود مستشرق میشود و الا از بنفسه طالع میشود و غارب میگردد و غر کل این است که تیره وجود خود که فوز بقاء الله و ایمان بآیات او است برسد و الا خود شی باطل میگردد و بنفسه و همین شجره است که غرس شجره قرآن را در افنده مردم نمود از برای امروز و امروز کل خود را بنسبت باو مغرز و مفتخر میدانند و میکنند آنچه میکنند و این است معنی لا حول و لا قوۃ الا بالله در تشریح و الا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند بقدر ذباب قوت ندارند و همین ذل بس است مجتبین را که بنسبت باو میکنند آنچه میکنند و عوض ثمره وجود خود که امروز نصرت او است نصرت نخورده بلکه بیدم نصرت هم راضی

نمیشوند و اگر راضی میشدند مقراین شجره در این جبل نمیشد و خداوند کافی است کل عباد را حکم خواهد فرمود بقطر و حکم او همین حکم است که الآن در این کلمات ظاهر میشود که تا یوم قیامت فصل نیاید ما بین عقیلین بسوی او و دون او و آنچه قضایای خداوندی است جاری خواهد شد و او است بهترین ناصرین و حافظین و بهترین حاسبین و حاکمین

### الباب الثاني من الواحد الثاني

في ان لا يحيط بعلم ما نزل الله في البيان من احد الا من شاء الله

مخلص این باب آنکه کسی احاطه با آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نیاید الا من نظیره آنست  
 او من علمه و مثل ذلک شجره که بیان از او ظالع شده زیرا که اگر جمیع اجزای سماء و ارض را داد شوند و کل اشیاء قلم و کل نفس محسی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علی تفسیر کنند او ما جعل الله بحرف منه اول و آخر او اذن نیست از برای احدی که تفسیر کند آنچه خداوند در بیان نازل فرموده الا کل حروف عیسی را بمن نظیره آنست و حروف حی او و کل حروف دون عیسی را با ابواب بار او زیرا که کل حروف عیسی در ظل او محصور خواهند شد و کل حروف غیر عیسی در ظل نفی محصور خواهند شد و قبل مثل بعد است لا تبدل لام الله چنانچه قبل قبل مثل بعد بعد است کل قرآن صد و چهارده سوره بوده و هر شش سوره در علو شان هر حرفی از حروف بسم الله الرحمن الرحیم نازل شده که شش سوره اول از نقطه بوده و شش سوره آخر از سیم و کل حروف عیسی راجع باین نظایر هجده عشر میشود و کل حروف دون عیسی راجع بمطایر هجده عشر ابواب نام میشود و کل ابواب نام راجع میشوند بباب اول چنانچه کل ابواب حبت راجع میشوند بباب اول که کل در کلمه لا اله الا الله جمع میشود آنچه از دون حروف عیسی است در نفی و آنچه از حروف عیسی است در ایات و کل حروف دون عیسی قرآن در ظل اول باب نام کافی شده و کل



حروف عظیم قرآن در غل کلمه اثبات باقی مانده کذاک یعنی آنکه من یشاء یعنی من یرید آنکه  
 قوی معتد قدیر و جایز نیست تفسیر بیان الایمانچه تفسیر شده از نزد شجره او و کل اسماء خیر  
 او در انوار افنده مؤمنین با و لایق دکل حروف دون عظیمین او در حقایق دون مؤمنین با او  
 جاری و لم نزل و لا نزال مثل بیان مثل نفس انسانی است که حی است دکل حروف نورو  
 تا آن در آفاق و نفس همین چنانچه امروز هر کس بخوابد تمیز دهد چونکه یوم ظهور است معتد  
 ولی بعد از ارتعاع شجره لایق در اصدان میسر بحقیقه الواقع الاعلی حکم الظاهر من لم یعد صدود  
 آنکه فی نوم حروف العظیمین ومن یعد فمن دونه الی ان یفرجن الله عن ذلک الخلق  
 بظهور نفس یوم القیمه فاذا ما حکم نقطه البیان فی اخرها من احکام الواقیة الادیة من یون  
 بها من حروف العظیمین ومن لم یومن بها فمن دونها والله یفصل بینها باحق انه یوخر العظیمین  
 و امر سبحانی میرسد که از حروف غیر عظیمین دیگر ذکر نماید الا در کتاب دهجان شجره نفس خود را  
 از حروف عظیمین میداند و بر نفس خود من حیث لایعلم لعن میکند تا آنکه طالع شود اثبات  
 که آنوقت بروز میکند عدم ایمان او چنانچه هر کس در این قیامت بود این مطلب را  
 بعین یقین ملاحظه نمود چنانچه کل میگویند امروز که ما من باسد آیات قرآن ستم و حال آنکه شجره  
 حقیقت که منزل قرآن بوده در این جبل ساکن است ایک نفس و صده این قسم در ظهور  
 شمس حقیقت حقایقها منکشف میگردد و جب با مرقع نفوسیکه خطوط برایشان نمیکرد و دون  
 رضاء آنکه شومی با آنچه ظلم جیا میکند از ذکر آن بهمدن رضا که رضاء آنکه ظاهر نمیشود الا  
 برضای او میدهند فلتعتبرن یا اولی الابصار ثم من امر الله متقون

الباب الثالث من الواحد الثانی  
 فی بیان باقی البیان بان فی حکم کلشی

شخص این باب آنکه از جانب خداوند بر کل ناس دو حجت است آیة الله نفسی که این آیه  
 بر او نازل شده و اول حجت باقیه ظاهره الی یوم القیمة است و ثانی حجت ظاهره است تا  
 وقت ظهور و حسین بطون حجت است بر کل شیئی من حیث لا یعلم احد و از برای او از زمین غروب  
 شدائی هست که اولاً مستند بر حجت باقیه که بیان باشد که ایشان بقول او که الان نازل میکند  
 حجت میشوند تا یوم ظهور او دلیل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محجب شوند از کسیکه ایشان را  
 حجت کرده بشل آنکه علمای امروز بقول یکی از ائمه عظیم السلام که فرموده انظر و الی من روی  
 حدیثنا خود را از قبل امام حکم میدانند و اساسیکه لایق نیست ایشان را بنحو نسبت میدهند و اگر  
 صادق میبودند در قول از کسی که بقول او اثبات ولایت نبوت میشود محجب نمیمانند بلکه  
 چون ملاحظه کردند ظهور حق منافی با مقام ایشان است نسبتی که خود را متعصب نموده و حکم نموده  
 شوی هم علی الله داده و حال آنکه در قرآن خداوند نازل فرموده شیئی اشد عن ذکر با آیة الله  
 فاعرض عنها و شبه نیست که آیة الله آیات شریفه از این شجره است زیرا که ذات ازل  
 لم یزل دلایزال بر حالت واحد بوده و آیات شان ابداع است که نسبت اولیه باشد  
 که در او دیده نمیشود الا الله و حده اگر چه امروز نظر در آیات خداوند میکنند ولی عنقریب همین  
 آیات را با علی خلوق ذکر نموده و بیانهای هزار شقال در پی تمام نموده و بان اشعار کرده خود  
 را منسوب الی الله دانسته چنانچه همین قرآن که در سبت و سه سال نازل شده کسی بهم نرسید که  
 اصل او را بنویسد تا آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر شان گذراند و الواح مکتوبه دیگر  
 ثبت فرمود چنانچه در حدیث رداء مذکور است و امروز دیده میشود که با لاعدل قرآن نوشته شده  
 از بقاء الف الف گرچه تا هزار و نیا ختم شود چنانچه چالی آن باین بهاء در عهد انتر خلق است  
 و این است صد خلق عند الله و شبه نیست که خداوند تفصیل کلشی را با علو و تفصیل در حجت باقیه

نازل فرموده و بر کس بگوید که شیئی هست که حکم آن با هو فیه و علیه در بیان نباشد ایمان یابد  
 نیاد دره بستی قطع زیرا که کلیشی خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در  
 باب اثبات و آنچه بالا بجهت اله است راجع بان و آنچه پایین بجهت اله است راجع باین میشود  
 و کل اسم دون حق در اول ذکر و کل اسم حق در ثانی ذکر این است در عرفان کلیشی در  
 بیان و من شهید علی ذلک لیشهدن بانا ما فطنا فی من شینی و کان الله کل شیئی محیطا و بیح  
 شانی نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند مقدر فرموده لم یکن هذا  
 الا بهذا و لا به الا بهذا و من لم یعد عن کتاب الصامت فاذا الله هو کتاب الناطق و ان  
 کتاب الناطق من نظمیه الله فان کل یرجع الیه ان لم تجاوز احد من حدود البیان  
 خدا کلمت عبده تا اطاعه من عنده شهید علیه قبل ظهوره و لکن اذا نظر فیقطع الایمان عن کل  
 ذایمان الا من یؤمن به فاذا یقطع الایمان کیف یستی الشهادة للذین هم شهداء و ان  
 بذایمان نطقن الله یا ایها الشهداء ان لا تکلمن علی الله ربکم مثل ما حکموا الذین  
 هم شهداء من عند القرآن علی فان من حکم علی فانما یحکم علی الله ربهم و ما لولاء من توسع  
 عشره خردل من ذکر خیر عند الله و اول کلمت هم المعتدون

### الباب الرابع من الواحد الثانی

فی بیان ذکر حروف العلیین و دونها

مخلص این باب آنکه هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الا آنکه از برای او روحی بوده است  
 که سخلق با او است و از این جهت است که مؤمن بجز جنت در رضا الله فرخاک میگردد  
 و بجز کرنا و دون رضا الله متاثر میگردد بشانی که کوبا اول سئله ذ و ثانی سئله ب میگردد  
 و کل کلماتیکه خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع پرودن نیست یا کلمات علیین است یا

دون آنها آنچه کلمات عیسی است ارواح آنها در حیات است و آنچه دون آنها بوده ارواح  
 آنها در نار است و کل حروف دون عیسی راجع میشود بآله و کل حروف عیسی بآله هو  
 چنانچه بد کل حروف دون عیسی از این کلمه شد و بد کل حروف عیسی از آن کلمه لم تر ل  
 آن در اعلی عیسی حیات رتفع میشود و آن در تحت اثری مضحک میگردد چنانچه اگر امروز کسی  
 نظر در بد شجره قرآن کند یقین مشابه میکند که پنج حرف نفی چگونه در تحت اثری مضحک شده  
 که اول و ثانی و ثالث و رابع و خامس باشد و پنج حرفی که دلالت بر اثبات میکند چگونه در اعلی  
 عیسی رتفع شده که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد پنج حرف نار چون که حروف او مشعب شود  
 نوزده میشود چنانکه خداوند نازل فرموده علیها تسعة عشر و که لکث این حروف اسماء خمس که  
 مشعب شود عدد واحد میشود چنانچه دون حروف عیسی راجع باین کلمه میشود کل حروف عیسی  
 هم راجع بکلمه اثبات میشوند خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او بنابر اثبات  
 را خلق فرموده و حکم فرموده از برای او سجدت زیرا که نفی دلالت بر او نمیکند و اثبات دلالت  
 بر او میکند این ذکر کتوبین نفی و اثبات بود تدوین هم طبق کتوبین است و آنچه کلمه نفی  
 مشعب شده در یوم قیامت راجع بکلمه نفی شد و کل حروف دون عیسی با ارواح متعلقه بآن  
 در ظل همین کلمه حشر شدند و همین قسم آنچه مشعب شده بود از کلمه اثبات در یوم قیامت راجع بکلمه  
 اثبات گشت و کل حروف عیسی و ارواح متعلقه بآن در ظل آن حشر شده هر کس در نفی رفت  
 در نار آلهی است الی یوم من نظیره الله و هر کس در ظل اثبات مستقر شد در حیات الهی است  
 الی یوم من نظیره الله و علو عبد این است که نظر در اشعاب کلمتین نماید که چگونه بالانها  
 او معدوم میشود و بالانها یا او مرتفع میگردد و حجت خداوند بر هر دو سواست زیرا که آیات  
 خداوند بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده

در ظل اثبات مستقر شدند هیچ ناری شده از نظر کلمه نعی نیست و هیچ صفتی اعظم از نظر اثبات  
 نه بان علی الاولید و در حروف دون اعلین و علی الاخرید و در حروف اعلین تا آنکه کل  
 راجع میشود در یوم من تطیب الله باه اگر مقبل شد از علین میشود و الا از دون آن  
 فطوبی لمن یعتم بحمل الله و یتوکل علی ربه ان لایدخلن النار و یدخلن فی الجنة باذن ربه  
 فان ذلک لهما الفضل العظیم و از این جهت است که عبدی که حرف علین را تلاوت  
 نماید ساکن میگردد زیرا که ارواح آنها متعلق باه میگردد و این است اعلی حجت مجتین و  
 مقدسین و مهملین و مکبرین و مظلومین و هر وقت ذکر کردن علین نماید دست میدارد  
 عدل خداوند بر آنها نازل گردد زیرا که ارواح آنها متعلق باه میگردد باید پناه برد در آن  
 وقت بخداوند عزذکره تا آنکه از ارواح آنها ناموس گردد زیرا که بر کس را که خداوند در قرآن  
 وعده حجت داده بود در یوم قیامت راجع بشجره حجت خود فرمود و این است اعلی علو  
 درجات حجت که بر خداوند نازل کردند و با قرار توحید او شنیدند و آنها نیک خداوند وعده  
 نداد فرموده بود راجع بکلمه نعی فرمود و آنها در آن نعی معذب شده زیرا که هیچ عذابی اعظم  
 از احتجاب عن الله و ایمان با دنیست و هیچ صفتی اعظم از ایمان بخداوند و آیات او نیست  
 هر گاه ذانظری نظر کند می بیند که چگونه اهل حجت بوقت بدخول حجت گرفته اند اگر چه  
 اکل ایشان ورق درخت بود و اهل نار داخل در نار شده برضای خود بشوئی که از  
 نزد کلمه نعی منتفع شدند که بآن افتخار میکنند و بهمان در نار معذبند و مشرقتند چنانچه خداوند  
 نازل فرموده و یا کلون فی بطونهم نارا این قسم حروف دون علین راجع با ارواح  
 خود میشوند و حروف علین راجع با ارواح خود و هیچ نفسی نیست مگر آنکه حروف علین را که ذکر  
 میکند در آنوقت ارواح تا آنکه متعلقه بآن ناظر باد میشوند و صلوات بر او میفرستند

من قبل الله و درصین ذکر دون حرف عین اگر کسب آنها باشد ارواح شیاطین نازناظر  
 باه میشوند و اگر استعاذه بخوبی از خداوند از شئون خود با و میرسانند اگر چه بخوبی قلبی باشد  
 و اگر پناه برده بخداوند و طلب نعمت کند بر آنها بسببی از آنها بسوی او نیست و بقدر رفع  
 عشر عشر فردلی ضرر دینی با او نتواند رسانید اگر چه گویای منیم که حرف نعی در ظهور من ظهور  
 پناه میرند از نعی و حال آنکه خود اصل آن هستند آنوقت ایشانرا پناه نمیدهد از نار خود  
 الا من نظمیسره الله زیرا که عهد ده صین گشمن اعوذ بالله اگر داخل در دین بیان نباشد پناه داده  
 نمیشود از نار بلکه این کلمه را میگوید مگر بواسطه دخول در دین چنانچه اشخاصی که داخل در  
 ایمان بقرآن شده نمیگویند زیرا که پناه بخداوند پناه بحجت او است هر کس ایمان بقرآن  
 آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند اگر چه خود حرف ناعین کلمه را میگویند و حال  
 آنکه نفع نمبخشد زیرا که پناه بحجت غیرند لاجل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده و من لم یؤمن  
 بالله و حقیرن فرموده بکلمه بعداد و حال آنکه نفس کلمه خودش نتواند و لطفت نشود  
 چنانچه در صدر اسلام تفسیر این کلمه در ثمانی شده و حال آنکه کل قرآن را بخواند آنوقت  
 مظهر آیه الوهیت امیر المؤمنین علیه السلام بود که اگر پناه با وی برد نجات می یافت از کلمه  
 بعداد و این است که کل الی یوم من نظمیسره الله پناه می برند بخداوند و نقطه بیان  
 ولی آن روز فرمیدند بر ایشان را زیرا که پناه بخداوند در آن روز پناه با او است و پناه بنقطه  
 بیان پناه با او است چنانچه از اول ظهور این شجره کل اعوذ بالله میگویند و حال آنکه در آن  
 ساکن هستند الا من شاء الله که شناخته اند مظهر این اسم را که پناه با او کرده اند از نار  
 محض محفوظ مانده و الا این کلمه را بجا لاعدلها هر نفسی هر روز میگوید و حال آنکه بخانی از برای  
 او نیست زیرا که خداوند مقرر فرموده پناه بخود را پناه بر رسول خود و پناه بر رسول را پناه

باد صیامی او و پناه باد صیامی او را پناه باب او صیامی او و دفع غمید بادل الی باخر  
 و مظاهر الی باطن زیرا که پناه بر رسول عین پناه سجد است و پناه بانم عین پناه بر رسول است  
 و پناه باب او عین پناه بانم است و هر کس امر ز داخل در بیان شود پناه داده میشود از  
 چنانچه حروف الف پناه داده نشدند از نام الی و سیکه داخل حروف قرآن شده و حروف  
 بیان الی یوم من نظمیده الله علیه آن در جنت است و دون علیین در مقاعد خود و آنز  
 هر کس داخل در کتاب او شد از نار نجات یابد و الا ثمری نمیشد او را بقای در بیان  
 چنانچه ششمین حروف الف را بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول  
 بیان و الی ما شاء الله یسترقی العیون فی اعلی علوا و یعنی دو نهادی بعد از انما فی  
 لمن یرزق تو آوده بحروف اعلیین و ان یدکر دونه استجیر بالله ربی فانه لیصنعه و لایه  
 یدکر ما الذاکرون و لایضربهم ذکرنا مثل الذین آمنوا بالقرآن ذکر و الذین اوتوا الکتاب  
 من قبل کذلک یفصل الله الایات لعلکم آیات الله تو فمؤن  
 الباب پنجم من الواحد الثانی

فی ان کل اسم خیر قد نزل الله فی البیان کان مراده من نظیره الله باسحیفة الا و  
 کل اسم شر قد نزل الله فی البیان کان مراده من یکون یومذ حرف النعی عنده بالک  
 بنخص این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من نظمیده الله است  
 اولیه ثم فی اسحیفة اثنونیه اول من یومن به الی ان منی الی آخر صد الوجود مثل آنکه  
 ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کلم تم نزل میکند تا آنکه میرسد بارض ترابی که  
 باو است و معر او است که اعلی عرف جنت است در کتاب الله همین قسم هر  
 چیزی که در او نازل شده بحیثیت اولیه مراد شجره ایست که مقابل او نعی شود و اگر

شده در دون عظیمین مراد ارض نفس اوست و کم کم منزل میکند تا میرسد بارض ترابی که مقرر است  
 که تنهای آسمانی نام است در ارض ناز اگر چه فوق او سر بر حرکت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در  
 قرآن نازل فرموده خداوند بجهت اولیه مراد رسول الله است و هر ذکر دون خیر مراد نفس  
 اول است که در مقابل اثبات اولیه واقع شده و اگر ذکر ارض عظیمین شده مراد ارض نفس اوست  
 تا منتهی شود بارض ترابی که مقرر شده او بوده که کل راجع میشود بقائم آل محمد علیه السلام که آنچه  
 ذکر خیر در قرآن است مراد اوست بجهت اولیه چنانچه در بیان بن ظمیر ه الله  
 تفسیر شده و هر ذکر دون خیری که در قرآن نازل شده اگر چه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس  
 اول من لم یقبل الیه بوده و همین قسم که در قرآن ممتنع است در بیان هم عند الله ثابت است  
 و آنچه اسم خیر در علم الله است بجهت اولیه نقطه اشیت است و دون آن من لم یقبل الیه  
 چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع میشود امروز بنقطه بیان تا آنکه ارض نواد بارض  
 روح میرسد و از ارض روح بارض نفس و از ارض نفس بارض جسد و از ارض جسد بکلیتی  
 الاقرب فالاقرب الی ان یتبی الی ذلک الارض فوق ارجل الذی ثلاثه شبر فی اربعة اذرا  
 جوهر کل اراضی الترابیه خشنید و ان یتغیر المقعد یتغیر الاموالی ان یتقر الی ما لا یتغیر و کذلک  
 فی ظل العلیین بحرف باحرف و النقطه بالنقطه هذا علی ارض الرضوان و ذلک ادنی ارض  
 النار احوذ بان الله عمالایحه الله و لا سئلن الله عن کل ما یحبه انه فضال کریم و کم کم رسا خیر  
 قرآنی از رسول الله بدرجاتها منجلی شده بیک یک از او میامی او و مثل ذلک در دون عظیمین  
 تا آنکه رسیده اعلی علو ارض حنبت بقر شهادت سید الشهداء و ادنی ارض نار بمقر سلطنت  
 نفس مقابل این است حکم نزد خداوند و همین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاری است  
 و در هر ذلک اسما خیریه بجهت اولیه در نفس نقطه است حتی ذکر ارض که مثال زده شده و



تا نویه در حرف سین است الی ان غیبی الی اخر الوجود فلتستن الله ان یا ایها الناس کلکم عبود

### الباب السادس من الواحد الثانی

فی ان البیان میزان من عند الله الی یوم من نظیره الله من اتبعه نور و من تخلف عنه  
 لمخص این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القيمة که یوم من نظیره الله باشد  
 هر کس مطابق آنچه در او است عمل نمود در حجت است و در ظل اثبات و معرفت طین  
 عند الله محشور خواهد شد و هر کس منحرف شود اگر چه بقدر سر جوی باشد در نار و در ظل نفس  
 محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع محدود خدایند نازل  
 فرموده که هر کس بغیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما یرج الی تکلم الکلمه  
 من شئونها و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هر گاه تعدی  
 بر نفس ظهور الله کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده و ما خلقت ابن و الانس الا لبعیدون  
 و شبه نیست که اطاعت مقبول نیست الا باطاعت حجت خداوند و الا علیهای آنها نیکه با اهل  
 بیت دشمنی نموده عند الله ذکر میشد و حال آنکه امروز کل حکم میکنند که از برای آنها عبادتی  
 نبوده و ثمره در اعمال ایشان نیست چنانچه غیر شیعیان امروز حکم قرآن عامل است بمقتدر  
 که منحرف از دین است گشته عند الله باطل شده و امروز کم کسی است که بمیزان قرآن عمل نماید  
 بلکه دیده نمیشود الا من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود ثمر نمی بخشد حق  
 او را چنانچه ثمر بخشد تقوای رهبران الف را و قوف بر میزانیت او در نزد ظهور  
 رسول الله ص و اگر بمیزان قرآن عامل میبودند در باره شجره حقیقت این نوع حکم نمائید  
 تکا و السموات ان یفطرن و تنشق الارض و تحز الجبال جدا و قلوب آنها از این جبال  
 محنت تراست که متاثر نمیشوند هیچ ضعیفی نزد خداوند اعلامی از بودن در رضای او نیست

و حمد را و را که امروز این فصل منحصر باین بیان است و من بعد هر کس از حد و آن تجاوز نکند  
 باین فصل باقی است الی یوم من نطیسه آنکه و اگر نفوذ باشد منحرف شود نظم نگزده الابر  
 نفس خود و آنکه غنی عن العالمین و در آوکل ظهور اوکل بیان اطاعت اوست نه غیر او  
 چنانچه کل دین یوم الف صین ظهور رسول آنکه ۳ اتباع او بود نه وقوف در میزان خود زیرا  
 که آنوقت حکم دون حق بر وقوف در آن میشود من یمتدی فلفضه من تحجب فعلها و الله  
 غنی عن العالمین

### الباب السابع من الواحد الثانی

فی بیان یوم القیمة

ملخص این باب آنکه سر از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمیشود که احد  
 از شیعه یوم قیامت را نمیده باشد بلکه همه موبو ما امری را موسم نموده که عند آنکه حقیقت  
 ندارد و آنچه عند آنکه دغدغه عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت  
 ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی صین غروب آن یوم قیامت است مثلا از یوم نبوت  
 عیسی ۴ تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور آنکه در آن زمان ظاهر بود بطور آن حقیقت  
 که جزا داد هر کس مؤمن موسی بود بقول خود و هر کس مؤمن نبود جزا داد بقول خود زیرا که ما  
 شهد آنکه در آن زمان ما شهد آنکه فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت رسول آنکه تا یوم  
 عروج آن قیامت عیسی ۴ بود که شجره حقیقت ظاهر شده در بیکل محمدیه و جزا داد هر کس  
 که مؤمن عیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بآن نبود و از صین ظهور شجره بیان  
 الی ما یغرب قیامت رسول آنکه ۳ است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن  
 بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سه هزار و دوست و شصت که  
 سه هزار و دوست و هشتاد و بیست و نهم اول یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت

قرآن است زیرا که شبی تا بتمام کمال نرسد قیامت او نغمشود و کمال دین اسلام الی اول ظهورش شد و از اول ظهور تا صبح غروب آثار شجره اسلام آنچه هست ظاهر میشود و قیامت بیان در ظهور منظمیسه الهه است زیرا که امر در بیان در مقام نطق است و در اول ظهور منظمیسه الهه آخر کمال بیان است ظاهر میشود که ثمرات اشجار که غرس کرده و بچنید چنانچه ظهور قائم آل محمد ع بینه همان ظهور رسول الهه است ظاهر میشود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنی که در آیه مرسوم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان با او و تصدیق با او و حال که ثمره بر عکس بخششیده در بچسود اسلام ظاهر شده و کل مثبت با او اظهار اسلام میکنند و او را بغیر حق در جیل ناکو ساکن میکنند و حال آنکه در قرآن خداوند کل را وعده بیوم قیامت داده زیرا که آن یومی است که کل عرض بر خدا میبندد که عرض بر شجره حقیقت باشد و کل بقاء الهه ناز میگردند که تقاضا باشد زیرا که عرض بذات اقدس ممکن نیست و تقاضای او تصور نشود و آنچه در عرض و تقاضا ممکن است راجع بشجره اولیا و خداوند عظیم است خود فرار داده که کسی بیوم قیامت عرض بر شجره حقیقت میشود از اقرار بر عرض او و ارضای او بقیامت و تسبیح گفت و تسبیح ششتر آبی از بیوم قیامت بهتر است از آنچه سنین با این العیاستین میکند و زیرا که ثمره این سنین در بیوم قیامت ظاهر میشود چنانچه ثمره هزار و دوست و هشتاد سال اسلام از اول این ظهور تا آخر این ظهور که اول غروب شمس حقیقت است خواهد شد و اول این ظهور تا ظهور منظمیسه الهه راجع میشود ثمره آن قیامت اخیری که ظهور او است ای اهل بیان خشم بر خود نموده و طول یل خود را در بیوم قیامت باطل نکرده چنانچه محققین قرآن کرده که هزار و دوست و هشتاد سال افتخار با اسلام کنند و در بیوم اخذ ثمره که بیوم قیامت است حکم بر غیر اسلام

برایشان شود که ایشان بحکم باطل می شود الی قیمة الاخری چه بانفسی که از اول امر  
 ریاضتها کشیده و مجاهده ناموده از برای رضای خدا و اگر قائم آل محمد را در خواب  
 میدید بخواب افتخار می نمود و حال که ظاهر شده نظور الله که انظر از هر طور است  
 آیات و بیناتی که دین اسلام بان ثابت است عرض بر خدا که نمی شود در جای خود شمره  
 ایمان خود را که ظاهر نمیکند در جای خود از برای آنچه که خلق شده قائم نمی شود بر جای  
 خود شوی میدید بر کسی که شب در روز با توجه بخداوند میکنند و ایام نعبه میگویند و اگر این  
 هم راضی شود باز در جای خود باین قسم راضی نمی شود بلکه بر او ایامی حق نخواهد عزین دارد  
 آورد ای اهل بیان نخرده آنچه اهل قران کردند که ثمرات بیل خود را باطل کنید اگر آنچه که  
 مؤمن بیان بستید در حین نظور آیات او کشید الله ربنا و لا نشکر به احد ان هذا وعدنا  
 الله من نظره لن ندعوه شینا و با آنچه بر او مستی اطاعت او کرده شمره بیان را ظاهر  
 کرده ایم و الا لاین ذکر نیستید نزد خداوند ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمی کنید نظور بویست  
 را محزون نخرده که ظاهر میشود مثل آنکه من ظاهر شدم دعوی فرمایید خلق بیان را و حال آنکه  
 در قلوب شما ظهور نخرده دون ایمان خودتان سرعت کنید در اجابت خدا و تصدق بایات  
 او که او است اجابت من نظیر الله و تصدق کلمات او و هیچ شینی از محبوب خود  
 محجب گشت که اگر از کلام آن حکمی صادر شود الی یوم القیمة خواهد بود و بهمان اهل جنت در  
 جنت متغم و اهل ناردنار معذب خواهند بود و حال که یوم قیامت است محل فصل القضاء  
 در این جبل است و کل گمان رضای او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی می شود آنچه بر نفس خود  
 راضی نمی شوند و اگر عهد کنید با خداوند خود که راضی نشوید بر هیچ نفسی الا آنچه از برای  
 نفس خود راضی می شوید لعل در قیامت اخری اگر بقاء الله فایز نمیکردید آیه الله دایم محرومان

نموده باشیہ از نفع کل برین بیان میگردد هرگاه شما از ضرر باو بگذریہ اگر چه میدانم  
 نخواہید کرد چنانچہ من در این قیامت از نفع برین بقرآن گذشتم و لیکن شما ما از ضرر در بیان  
 خود نگذشتید هیچ ناری اشد نیست از برای شما عند الله کہ شب در روز توجہ کنید من بوی  
 خدا و حکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی میشدیہ و حکم الله می دیکلم با حق ازہو خیر احکامین

الباب الثامن من الواحه الثانی

فی بیان حقیقۃ الموت بانہ حق

مخص این باب آنکہ از برای موت اطلاعات با ما نہایہ بما لا نہایہ عند الله هست کہ غیر او  
 کسی محصی نیست و یکی از آن اطلاعات در عرف ظاهر موتی است کہ کل ادراک نمایند کہ  
 آن صین قبض روح نفس انسانی است و ہر اطلاقی کہ عند الله موت اطلاق شود حق است آنچه  
 کل تکلف ہستند بر اقرار با یکدیگر آن حق است نہ این موت معروف نزد خلق است بلکہ  
 آن موت نزد ظہور شجرہ حقیقت است از ما دون آن و آن ثابت میشود الا در پنج مرتبہ  
 یا بکلہ لا الہ الا ہو یا لا الہ الا انا یا لا الہ الا کہ یا لا الہ الا انت یا لا الہ الا الذی  
 کل بہ موقوف و حقیقت موت آن است کہ در صین ظہور شجرہ توحید کہ این مراتب خمس  
 مراتب اوست کل میت شوند باینکہ نفسی نعمی نمایند و اثبات اثبات و ذکر این سر موقوف  
 را بجز سوات و ارض و ما بینما اگر مد او شوند ترا اندا حصا نمود و جوہر مطلب آنکہ ہر کہ مشیت  
 او نباشد الا مشیت من نظمیرہ آنکہ ارادہ او الا ارادہ او و قدر او الا قدر او و قضاء او الا  
 قضاء او و اذن او الا اذن او و اجل او الا اجل او و کتاب او الا کتاب او و انوار او  
 ادراک موت نموده زیرا کہ مشیت او ذات مشیت الله هست و ارادہ او ذات ارادہ الله  
 قدر او ذات قدر الله و قضاء او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله و اجل او ذات

اهل الله و کتاب ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان هر کس میست شد اقرار کرد باینکه  
 موت حق است و الا از آنچه در قرآن و دعا خوانده شمری با تشخیص چه بسا اشخاصی که می کشند  
 موت حق است و مشیت ایشان غیر مشیت اوست و باطل شده و کذب قول ایشان نزد  
 خداوند نظر بر شد همین قسم تا اینکه بر شبه کتاب مثنی شود تا آنکه کتاب او که عین کتاب الله بود  
 بر اشخاصی که خود را اعلم آن زمان میدانستند نازل شد و قلم حیا میکند از آنچه کردند ذکر شود  
 و حال آنکه شب در روز می کشند که ان الموت حق و کتاب قبل او عمل میکردند و اظهار دین  
 اسلام نموده و علم خود را خرج میدادند و نسبت تقصیر که خود را نسبت میدادند آنچه خداوند از برای  
 او در سمر آن مقدر فرموده بود میگرفتند و حال آنکه نفسهای آنها بر آنها حلال نبود زیرا که از  
 روی ایمان بجهانگشاید ایست شمره علم باطل در کتاب الله و اگر موت را خیمه از آوار  
 خود تخلص نمی درزیده باینکه اقرار کند که او حق است و از شئون محقق حق محجب شود و این  
 موتی است که در یوم قیامت نفع می بخشد کل را بعد از آن در برزخ الی ان یطلع الله شمس حقیت  
 و انما المراد بالبرزخ بین الظهورین لا ما هو المعروف من الناس بعد موت اجسادهم فان  
 یزادون یا یكلف به الناس لان بعد موتهم لا یعلم ما یقضی علیه الا الله و ان ما هم به یؤمنون  
 لابد ان یعلیون و هر گاه کسی در بحر موت میر نماید عجب ما لانا یمالنا یمالنا یمالنا یمالنا  
 شاکر در زمان رسول خدا کسی میت شده بود سیدید کل شنونی که بمن لم یومن بجهت ۳ راجع  
 شود از عالم تجرد گرفته تا عالم متحد و نفی محض و ناصحت است و کل شنونی که بمن یومن  
 بجهت راجع میشود از عالم تجرد الی متنی التحد و از شئون شجره اثبات و حجت بنوت بوده  
 و اول میت بوده و ثانی نیست بوده و اول چون کسیت نشده فانی شده و نفی و ثانی چون  
 میت شده بانی مانده در اثبات چه امر در ظاهر است شمره میت شدن مؤمنین که

چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق مومن او بکلام او شکر آنانا است کل مومنین  
 امروز و غمراهیت نشدن در دن مومنین باینکه ذکر می از ایشان نیست و اگر تکثیری از ایشان  
 شده خود ایشان راضی میشوند باین نسبت بلکه برتری میجویند از نسبت خود با ایشان زیرا  
 امروز اگر بر خبیره اول و دوم حق بگویند آنچه در ادن گفته میشد بفضله برتری میجوید و طلب  
 نعمت از خداوند میکنند از برای او و حال آنکه در سنه هزار و دویست و بیستادهمین قسم که شجر  
 حقیقت ترقی نموده آن قسم تزل نموده و اشد تر شده ولی چون نظایر مختلف شده تیه  
 نمی دهد الا همچی که من عند الله ظاهر است که آدمی شناسد کل شیئی را در آنگونه خود و اگر بخوابد  
 دره ناره را از ذره جنت تمیز و بدی تواند و اگر بر نفسی خطور کند دون آنچه که لایق است  
 بر نقطه بیان حین خطور حکم میت بر او نمی شود و امر اینقدر اذق است بل اذق از این  
 و لایق ذکر الا اولو الابصار و از جوهر علوی توحید اطلاق موت صحیح است الی منشی مقام التجدد  
 بحیث لو یجده احد فی مقام الالف الباء فاذا یرفعه و یصلحه فاذا اذک من شئون کلام الموت  
 حیث قد ظهر عند هذا وان یجعله علی شأنه لم یزل الباء یدعو الله ربی ان تعقبضنی و تحسبنی  
 فاذا اراد الله ان یحیی دعائه فاذا ایلهم احد من اولیاءه ان یقبض عن روح البانیه و یوتبه  
 روح الالفیه فاذا یمکن ان یقرء لان قبل ذلک یتبدل معنی الکلمه لان بعد الله اعظم  
 لایه الالف و ان یمکن الباء لم یظفر ما یراد به و ان یقبل ذلک فی کل کلمی و جزئی  
 حیث یدر که اهل النظر حتی لو تجدد فوق ذلک القراطس علی ما یجسی ذکر دون البیض  
 ان تجوعه فاذا موت فی حیات ذلک اللوح و ان بذاتی مقامه بمنزل ما یرفع عن نفس  
 الانسانیه ما یضر عن ایمانها و ان یمکن عند من لم یومن بالله لوح فمن نقل انی میت  
 لایه ان میت عنده و لا یظن الیه لانه من شئون النار و فیها و ان یری لوحا عند من یؤمن بالله

بدان بخت مثل ما بخت نماند اذ ان من شئون النور وان الامر حين ما هو اظهر فوق كل ظهور  
 ابطر فوق كل بطون ومن يعرف الموت لم يزل يتأعد ان الله بان لا يشاء الا ما شاء الله  
 وذلك موعده عند نقطة البيان اذ ما شاء الله لا يظفر الا بمشيئتها هذا حق الموت لمن اراد ان  
 يموت في الله واخلق الله في الابداع شيئا اعز من الموت عنده كل تمينون ان يكون شيئا  
 منية من نظيره الله ولكن اذ اظهر لا يوفون بحكيم وقولهم مثل كل من قد دان بالقرآن قد  
 جعلوا انفسهم على شان لورج محمد صلى الله عليه وآله الى الحياة الاولى ان لا يقولون في قوله لم يوفون وقد رجح  
 باعلى ما قد ظهر في اول ظهوره لان ذلك نشأة الآخرة عند نشأة الاولى وان الذين يقولون  
 ان محمد رسول الله كل قد اجتجوا ولم يصدقوه بل لا يرضوا به مثل ما يرضون لانفسهم من نسبة  
 الاسلام وان يرضوا به ما كتبوا في حق ما كتبوا لان هذا مما لم يرض المسلم للمسلم بهذا شأن  
 اخلق عند الله وان بما يثبت نبوة من قبل عينه مثبت ولكن كل محجرون لا يحصى عدد  
 من نسب نفسه الى دينه وما آمن به في رجح الامن شاء الله حتى ظهر ما قد ظهر وما للذين لا يعرفونه  
 تبارك عن احتجاجهم عن جعل الاسلام لهم دنيا وجعل القرآن لهم كتابا وليس له عز في اخريه  
 الا وقد فاز ببقاء ربه وبلغ رسالته وانقطع اليه بما يقدر عليه هذا عز كل بيضخرون واگر  
 نفسی گوید که ما نشناختیم او را در اول ظهور جواب گفته میشود که در نزد کل محقق است  
 که او است اول من اجاب فی الدر حین ما قال الله له است برکت قال بی  
 سبحانه ان لا اله الا انت اتم انت رب العالمین واگر گویند ظهور الله را ندانستیم  
 قرآن که کتاب الله بود وکل میگویند امروز که کتاب الله هست در نزد کل بوده و میقدر  
 که شنیده یا دیدند که آیه الله از نفسی ظاهر شده باشد درسی از برای او باب افده نمی ماند  
 که ان نفس نفس الله ظاهر بوده و آیات قبل از او بوده چنانچه آیات بعد از او است



دن اجاب اول اول خلق است چنانچه قبل می کشند که من اجاب اول محموم بوده و  
 خلق بوده چنانچه کل امروز معترفند اگر میگویند اجابت در ذر اول بوده این است ذر  
 زیرا که فوق عرش سماء بعینه ارض مقرر ظهور است و خداوند لم یزل ولا یزال قریب و ب  
 بکل اشیاء بر حد سواء بوده هیچ شیئی بالنسبه باو اقرب از شیئی نیست یا بعد چه عرش در  
 سموات باشد بر نعم متوهمین یا مقرر شجره که عن الله ناطق است و حال آنکه این اعتقاد صحیح  
 و خیال است بلکه در عرف سگنان بلا حقیقت قصد همان محل ظهور است چنانچه کل  
 زیارت سید الشهداء میگویند بانچه در حدیث مسطور است من زار الحسنین عارفاً بحقیقت که  
 زار الله فوق عرش و نزد اولوالافئده ظاهر است که همان مقرر عرش الله بوده و او را  
 عرش محمد رسول الله گویا دیده نمی شود که کسی از عالم قدرتی کرده باشد آنچه شنیده  
 از کل عوالم در این عالم متذرت میگردد چنانچه در این عالم که امیر المؤمنین علیه السلام او  
 آمن بحدیث شد دلیل است که در کل عوالم مؤمن بوده و کل عوالم در ظل همین عالم تحقیق می  
 و در همین عالم ظاهر است نزد اولوالافئده فیاطوبی لمن یری کل کسبشی بحقیقت و خیال  
 امر مهمومی را که عند الله و عند اولی الافئده حقیقت ندارد ذات آسمی لم یزل ولا  
 ظهور آن عین بطون او است و بطون او عین ظهور او است و آنچه از ظهور الله ذکر  
 مراد شجره حقیقت است که دلالت نیکند الا بر او و اذن شجره است که مرسل کل  
 منزل کل کتب بوده است و اولم یزل ولا یزال عرش ظهور و بطون او در میان  
 بوده که در هر زمان بانچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه صین نزول قرآن بطور  
 اظهار قدرت خود فرموده و صین نزول بیان بقط بیان اظهار قدرت خود فرمود  
 ظهور من نظیر الله با و اثبات دین خود خواهد فرمود کیف یشاء بما یشاء لما یشاء

که مع کثرتی بوده پنج ششی با او نبوده و او است که در ششی نیست و در فوق ششی نیست  
 و با ششی نیست و آنچه ذکر میشود از استواء او بر عرش استواء ظهور او است بر قدرت نه این  
 عرش جسد که سر بر یا کرسی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرسی در سموات لم یزل  
 ولا یزال بوده و هست کسی اورا نشانه دنی شناسد زیرا که مادون او مخلوق شده اند  
 با مراد و مخلوق میشوند با مراد و او است متعالی از هر ذکر و شانی و مقدس از هر نسبت و شالی  
 لایدر که من ششی و از هر چه که کلینی حتی آنچه گفته میشود لایدر که من ششی بر آت ظهور او راجع  
 میشود که من نظمیسره اله باشد و او است اجل و اعلی از اینکه ذال اشاره تواند اشاره کند بوی  
 او و من نظمیسره اله اول خلق او است و ذکر ضمیر او راجع بفرمود او میگردد داد و فواید او  
 هر دو خلق او هستند لم یزل الله کان ربا و لا مربوب لم یزل الله کان الهنا و لا مالوه لم یزل  
 الله کان قادرا و لا مقدر لم یزل الله کان عالما و لا معلوم لم یزل الله کان واحدا و لا  
 معدود و آنچه ذکر میشود لم یزل الله کان واحدا و لا معدود در وقتی است که در ظهور  
 من نظمیسره اله عدد واحد با ایمان آورده باشد که اقمه ایشان دلالت میکند بر وحدت  
 او و معدودی غیر آنها نیست و بمثل این کل اسماء و صفات و نظیر سجده مکن که لم یزل الله  
 کان واحدا اگر در این ظهور موقف شستی در ظهور اول الان مقرنی و از برای رسول خدا مشاهده  
 میکنی کل اسماء و صفات را اگر بخوابی بگویی انه سلطان می بینی که در امت او هست که خود  
 را یکی از عبید او میداند و حال آنکه سلطنت نفس او متعالی است از اینکه مقدرن شود بذر  
 این سلطان و اگر بخوابی بگویی انه مقدر مشاهده میکنی اولوالاقتدار در ظل طاعت او که بزرگ  
 اینکه باز احوال او استیم مشهور هستند و حال آنکه اقتدار ذات او متعالی است از اینکه مقدرن  
 بنمود با این اقتدار و اگر بخوابی بگویی انه عالم می بینی اولوالعلم که نسبت بسوی او افتخار میکنند

و حال آنکه متعالی است علم ذات او از اقتران با علم این علماء و اگر خواهی بجوی آند  
 می بینی اولوا حکم بسیار که در نقل حکم او مشتمل است بر حکومت و حال آنکه متعالی است حکومت بجز  
 او از اقتران بظواهر این حکام از قبل او و بمثل این کل اسماء و صفات را بعین خود مشاهده که  
 که بعد در حینی که عالم است نیست عالم الا او و اگر قادر بر امری است نیست قادر الا  
 زیرا که در هر ظهوری آنچه متدی بان ظهور میشود شئون او است چنانچه اگر نظر کنی از نظر  
 اول که آدم اول باشد الی ما لانهایه ذاتی نمی بینی الا باسد و غیرتوانی عارف شوی بمذا  
 اولویت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست  
 این است معنی قول سید الشهداء علیه السلام الی علی عجلت باخلاف الآثار و صفات الا  
 ان مراد کنتی ان تعرف الی فی کل شیئی حتی لا اجعلک فی شیئی زیرا که این است نزه و جو  
 کلشی که کلشی را قائم بشیت اولیه بدانند و در هیچ شیئی ملاحظه نکنند الا ظهور الله را بقدر شیب  
 آن شیئی که متخل ظهور شده و الا نسبت ظهور کل اشیاء سواء است زیرا که یک نوع با  
 آیات الله است و از همان مبده فی که آیات الله صادر میشود در نبوت نبی در دون  
 هم با آنچه لاین است نازل میشود و نسبت این ظهور با این دوشینی مساوی است الا آنکه  
 از اعلی علو اثبات است و آن از ادنی دنونعی و اگر مشاهده این معنی را در ظهور کلامی  
 در ظهور کونونی هم خواهی نمود زیرا در این است که در هر شینی ذات الله را مشاهده که  
 زیرا که این معنی است و او عز ذکره تعالی است از اینکه در شینی باشد یا با شینی باشد  
 شینی یا بعد شینی یا فوق شینی باشد یا دون شینی باشد و آنچه شینیت با و متحقق است بشینت  
 او است و او بفضله قائم است دلم نزل و نازل کل اسماء در ظل او بوده و او در  
 مستقر است و مقام شینت مقام نقطه بیان است که در هیچ شیئی ظاهر نیست الا

از شتون ظهور او نه اینکه مراد قائل این کلام این باشد که در هر شیئی ذات شئیت دیده میشود که ذات  
 رسول الله باشد بل در هر شیئی دیده میشود که شئیت او با تحقق است مثلاً اگر هزار مثال در یک  
 نفس در سبیل است الله صرف کند در این دیده میشود و الا آن امریکه رسول الله ۳ فرموده از قبل الله  
 در این قسم اگر گوی کیمونیت ذهب چگونه بمرسد لا بد راجع میشود بامریکه آن امر راجع میشود بشخصیت  
 اگر چه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیئی نیست که اطلاق شئیت شود بر او الا الله  
 متحقق الشئیه است بیشیت و او است قائم بنفس خود با الله عزوجل و او است کاف مستدیره که  
 لم یزل دلایزال حول نفس خود طائف است و او است که دلالت بخنده و میخنده الا علی الله عزوجل  
 الذی له الاسماء الحسنی فی ملکوت السموات والارض و ما بینهما لا اله الا هو العزيز المحبوب و از برای  
 برای مسائی است مثلاً اگر گفته میشود خداوند عزوجل لا بد و نظر هست که در نزد شئیت او بجز  
 ولم یزل و لایزال مستقر باشد که دلالت بخنده الا بر او فطوبی لمن لایری من شیئی الا ویری فی ظهور  
 و لایکن شیئی الا با الله و لایری من شیئی الا بایه و لایعتقد فی الله ما یعتقد مخلقه لان الله سبحانه لم  
 یکن فی شیئی و لامن شیئی و لا علی شیئی و لا الی شیئی و لایذکر شیئی و کلشی دونه خلق له من معرفت  
 احد دون و لایوحده بذاته احد سواه و کلما قد عرفت المشیه ما عرفت الانفسها و کلما قد عرفت  
 الموجودات ما عرفت الا ما قد تجلت المشیه فیها و ان الله عزوجل بذاته من معرفت و لایذکر و  
 لمن یسج و لمن یقدس و لایسئل احد الیه الا بالجزع من عرفانه و الاستقرار فی ظل وحدانیه و استقلاله  
 لم یزل کلشی له بکینونیه و ذاتیه و جوهریه و مجردیه و ادلیته و آخرتیه و ظاهریه و باطنیه و  
 کافریه و سادجیه و انه هو فی اعلی علو سلطان قیومیه و اهی شمولیک قد دیکتیه متعال عن  
 کل ذکر و ثناء و مقدس عن کل لغت و عطاء لم یزل الله کان الیها واحد احد احد فرداً حياً  
 یوماً دائماً ابداً معتداً لم یخده لنفسه حاجه و لا ولداً و ان مادونه خسلق له قد خلقه بامر و انه

لم یزل دلایزال غنی عن نفسه بنفسه و کیف لایکون عقیما عن دونه و مستعینا عن ذاته یذانه و کیف  
 لایکون مستعینا عن غیره سبحانه و تعالی بما یبغی لعلوقه مسته و سمو ذکره انه کان علینا  
 الباب التاسع من الواحد الثانی  
 فی بیان حقیقه القبر

مخلص این باب آنکه از برای هر روحی قبری در حد امکانه خود مقدر و کل منتهی میگردد و درین  
 ظهور من نظمیده الهی یعنی که بعثت او بعثت کل میشود و حشر او حشر کل و خلق او خلق کل و  
 خروج او از قبر او خروج کل از قبر خود چنانچه در نقطه بیان صحنی که منظر الوهیت بعثت رسول الله  
 را از نفس او فرمود بعثت آنچه در ظل او محشور میشود نزد بعثت او میشود چنانچه در فوق ارض  
 آنچه تکلم کرده میشود امر و زبردین اسلام میشود و همچنین حکم بعثت بر رسول الله میشد بمبدین برین  
 او بطریق اولی خواهد شد و کل ارواح حقه که مستدی بپان میشوند راجع میشود بنفس اولیه که در یوم  
 قیامت در ذر اقل اجابت امر الله میکند و اقرار بوجه اینست او و کل ارواح دون حقه راجع  
 میشود بشجره نعتی در زمان ظهور او چنانچه آنچه ارواح دون حقه قرآنیه بود چونکه او مبعوث شد  
 کل در ظل او مبعوث شدند و ارواح حقه چون شجره اثبات مرتفع شد کل در ظل او مرتفع نه این است  
 که روح ذار روحی بروج دیگر متصل گردد بلکه کل در آنکه مقامات خود هستند مثلا حرف حق  
 در آنکه افتده خود هستند بعثت اول آنها مبعوث میشوند نه آنست که ارواح آنها از آنکه خود  
 تجاوزه نمایند و همچنین آنچه از مؤمنین در ظل این حرف هستند و قبریکه کل در او سؤال کرده میشوند  
 در جوهرا مکانیه در ذکر اول سؤال کرده میشود تا آنکه شؤنات ما لانها به مفصل میگردد و  
 بهین قسم در ظل آنچه دون خیر علم الله با و احاطه فرموده از شجره نعتی سؤال میشود این است  
 معنی ان حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیر المؤمنین ۴ بر صراطین پیری الله اقرار میفرماید

که آنچه خیر بوده از من است دشمنی هر دو نفی اقرار میکند که آنچه شر بوده از من است شئون  
 خیرتعالی مالانباته در ملک متکثر و کذا لک در شئون انکبته مثلا اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حزنی  
 وارد آرد بواسطه حزنی است که حرف ثانی نفی در اول ظهور دارد آورده و کل شئون متکثره ثبوتیه  
 راجع باد میشود و کل شئون ثبوتیه خیرتیه راجع باقول من آمن میشود و ادراج الی الله میشود چنانچه اگر  
 خداوند او را مبعوث نفرماید بنف مبعوث نگیرد و از نفس خود و شجره نفی هم در حد خود راجع الی الله  
 میشود زیرا که اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است شجره آدل نه خود میداند و دیگری  
 این است قبر کلیه بشئون کل انفس متکثر است امروز از هر نفسی که سؤال کرده شود از ایمان با  
 آیات او در بیان او اجابت نماید قبر او مملو از نور میگردد و ملائکه رحمت بر او نازل میشوند  
 و هرگاه اجابت نکند قبر او مملو از نار میگردد و مظالم هر نعمت بر او نازل میشوند در نفس جزئیه  
 زیرا که این شانی است از شئون آن نفس کلیه ناریه چنانچه مجیب حق شانی است از شئون  
 نفس کلیه نوریه و از برای او بشیر و بشر ذکر میشود و از برای او دن و لک است که شرف  
 میدهد از برای هر نفسی از اقرار با یک قبر حق است زیرا که اگر از شئون نفس علیین است  
 راجع باد و بعد در نشاء اخری از او منتقل میگردد نه اینکه نفس او نفس او میشود چنانچه هر کس  
 مؤمن بکتاب الف بود راجع شد بایمان بکتاب فاف و از آنجا منتشر شد در خلق او و در دن  
 اسلام بر بی شد و کم کم تا آنکه منتهی شد یوم ادبیرم نزد بیان راجع شد باو و از او منتشر شد در  
 خلق آخری ما شاء الله در این جهت نشو و نما نماید تا یوم منظیمه الله آنوقت  
 راجع بکتاب او میشود و بعد از او منتشر میگردد در خلق آخری ما شاء الله حیث لا احد لفضل الله  
 و جوده و همچنین در ظل اگر نفسی از حروف النبیة مؤمن نبوده راجع شده باقول من لم یؤمن بر بل  
 الله و از او منتقل گشته در دن علیین قرقان و در تحت الشری بوده تا آنکه راجع شده باقول

حرف نفی از بیان و بعد از متصل شده و میرسکند در فاعلی خود تا آنکه راجع میشود باول  
 من لم یؤمن من نظیره آنکه و بعد متصل میگردد و در کل این عوامل پس اذنا میشود اگر چه حیر باشد  
 و مقر اذنا میشود اگر چه اعلی آنکه فوق ارض باشد و اکل او مثل ذلک و برعکس لباس دون آن  
 از آنچه در حقیقت خلق شده میشود دستداد اعلی عرفه عنوان میگردد و اکل او اعلی ثمرات جنت میشود  
 اگر چه پوشیده الاقطن و منته الا بر تراب و تناول کرده الا بر ک کاهو و بیچ نفس زمینی نیست که  
 روح او قبض شود الا آنکه قبر او روضه میشود از ریاض جنت خلق و آنچه دست دارد در او خداوند  
 خلق فرموده و نزد او میا است و همچنین بیچ نفسی نیست که مؤمن بمان نباشد الا آنکه قلم طاقت  
 نوشتن ندارد آنچه بر او میرسد از نعمت الهی عزوجل و هر گاه بخوابد نفسی که در این عالم مشاهده  
 کند با آنچه فضل در حق شجره اثبات نازل شده ششون مکتبه از این شجره هم بر نفسی بمای علیها  
 با آنچه خداوند عطا فرموده منلذذ و همچنین اگر بخوابد نعمت خداوند را مشاهده کند نظر کند با آنچه  
 در حق شجره نفی نازل فرموده که ششون مکتبه از او مثل او محذب خواهند بود چنانچه ششون  
 از زمین مثل او متمم خواهند بود اینست بیان حقیقت قبر که احدی مشاهده نمیشود که اعتقاد بر حوز  
 واقع نموده باشد و اقرار بر اینکه قبر حق است فهمیده باشد بر کس بیان آنکه آورد که حق نصیب  
 نصیب این کلمه هم ان القبر حق میکند در روح بیچ شی از حد خود تجاوز نمیکند مثلاً روحی که تعلق غلظ  
 میگیرد لم یزل خلق است و روحی که تعلق حق بگیرد لم یزل حق است و روحی که بدل علی الله بود  
 لم یزل بدل است و از برای او آنکه وحد و نیست و بیچ نفسی نیست که در وقت موت او شوا  
 انا آنکه خداوند عالم عز سلطان امر مفیر مایه طاکه بیچین و مقدسین و موصدین و کبرین را که او امر مفید  
 ساخته تا آنکه محل اعلای از جنت و افاق امخ از رضوان جاد دهند و بعد از کوشی نخواهد دید حزن  
 از موت اگر مؤمن بوده با آنچه خدا در بیان نازل فرموده الی ظهور او که اول ظهور او

نخواهد بود بمثل نفوسی که از اهل ظهور این امر بدون ایمان بیان قبض روح شده که رایحه حقیقت  
برایشان نمیزد و همین قسم اگر نفسی بعد از ظهور من نظمی سره الله بعد از اینکه بگوید علی یا الله  
اشاره کند بر اینکه او حق است و فاصله شود فترت نمی بخشد از برای او بیان و صبح نفسی نیست که  
بدون ایمان بیان قبض روح شود الا آنکه بعد از موت نمی چند بقدر ذکر شی از چیز حسن و قلم  
خائف میشود که ذکر کند از آنچه از برای او میاشد طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن  
من نظمی سره الله و کلمات او باشد که او است مؤمن بیان و آنچه در بیان است و از برای  
قبض خداوند از برای مؤمن حدی و دشمنانی نیست لم یزل اهل جنت در جنت هستند الا من شایع  
بمثل آنکه اهل فرقان در فرقان بودند و الا من شاء الله در صحن ظهور بیان ظاهر زیرا که مشیت  
نقطه بیان مشیت الله ظاهر میگردد و اهل نار در نار خاله الا من شاء الله و این مشیت در ظهور  
من نظمی سره الله نزد اولو العلم ثابت میگردد مثلا حروف انجیلیه قبل از بعثت رسول الله ص  
در جنت بوده اگر با آنچه خداوند نازل فرموده غافل بوده و صین بعثت حکم ناری شود بر آنها  
و اگر در این من نفسی از ایشان ممتدی شود من شاء الله در حق او صدق میکند که از نار بجا  
یافته داخل در جنت شده و مؤمنین بقرآن و آنچه نازل در او است در جنت بوده الا  
من شاء الله آن وقتی است که یکی از نفوس آن مؤمن بیان نشود که داخل در نار میشود و از  
جنت خارج میشود و لم یزل نظر کلیه مشیت در هر قیامی ظاهر و مرتفع و در طلوع لیل که بگو  
بروز ذکر میشود مشیت الله باطنه بدخل من یشاء فی جنته و ینع من یشاء عن جنته کسی را علم  
نیست با و الا آنکه کسی که از حد و بیان نجس و زکند که آنوقت لاین است که مشیت او  
مستحبی از مشیت قبل او باشد و الا او در هر یک روزم در شانی است چه با همان منظر  
مشیت کلیه در بروز بهتداء از قبل خود بایی از معرفت برامشوح نماید که نتواند تحمل شد



چنانچه از اول ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعثت همین حال بود و قبل از این ظهور از زمین عروج عیسی  
 این امر قبلین بود چنانچه از زمین قبض روح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیان شدت تبطنه در میان  
 خلق بود و کسی نیشناخت او را زیرا که اولم یزل دلائزال در مقام نقطه اولیه باقی بوده دست  
 و حرف حی در آنکه خود و سایر حرف از عیسی و دونهها در آنکه خود کل ستمه از او هستند و او  
 می شناسد کل را و لکن کسی او را نیشناسد ولی هر کس منقطع شود بسوی او لابد میدید او را  
 من حیث لا یعرفه اذ انه هو القادر سبحان و المقدر العلام

### الباب العاشر من الواحد الثانی فی بیان سؤال الملائکة فی القبر

مخص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین بمن نطقیسه الله از مردم سؤال میکند که آیا دین شما  
 بچه چیز ثابت است جواب میگویند بحجت بیان و اگر آن روز مؤمن هستند بایات الله  
 جواب ملائکه را بحجتی که خداوند قبل نازل فرموده و تسلیم ایشان نموده میدهند و الا حجت الله بر  
 ایشان بالغ میشود و چون ایمان نیارده که نعمت در حق ایشان ثابت میگردد بعد ملائکه رجوع  
 نموده بحضور خداوند عرض حال ایشان را نموده بعد خداوند عالم اگر جواب داد از ایمان باو  
 آیات رحمت در حق او نازل میفرماید و الا کلمات نعمت و آنچه خداوند نازل فرماید در آن  
 روز در حق او جاری میشود مثل آنچه نقطه بیان نازل فرموده در حق هر کس الی یوم القیمة  
 ثابت میماند مظهر نفی دنار و مظهر نور در اثبات و اول در دون حرف عیسی معتدب  
 و ثانی در رحمت خداوند که در حرف عیسی نازل فرمود و محسوسه و این است فضلی که از بر کمال  
 او مثل نیست الی یوم القیمة و آنچه در این قبر حکم او شود در قبر حیدری راجع باو میگردد اگر  
 مؤمن است روضه است از ریاض حبت و اگر دون مؤمن است معتدی است از معتاد

چنانچه در صحن حیات هم در نزد اولوالعلم حکمات است اگر مومنی براض تراب نشیند آن قطره از  
 مطر رفوان بگیرد در یوم قیامت باذن الله عزوجل والا از ارض نماند بگوید با مر خداوند عزوجل  
 و مراد از رجوع ملائکه الی الله و عرض بر او رجوع اولاد بر من نظمیده است بسوی او و  
 مسبلی از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست نه در پدید آمدن و نه در عود سبحان الله عن کل  
 ما ذکره اسم شیئی من قبل و من بعد الا خلق و الا امر فی ملکوت الارض و السموات و ما بینهما لا اله الا هو

المتکبر المتعال

الباب الحادی و العشر من الواحد الثانی

فی بیان ان البعث حق

مخص این باب آنکه کل را خداوند خلق فرموده چنانچه در کتاب خود مازل فرموده از ارواح  
 علیین که متعلق بچرف آنهاست و درون آنها که متعلق بچرف آنهاست و هر شیئی که  
 اطلاق بشیئت بر او شود در یوم قیامت مبعوث میگردد و بعثت هر شیئی بذکر من نظمیده است  
 است در آن روز زیرا که خلق ان شیئی هم در اول بذکر او بوده اگر چه در ظهور قبل او بوده مثلاً  
 این فغان و نعلبکی بلور که الان من پدید آمده در یوم قیامت مبعوث میشود بکیونیت  
 و ذابیت و نفاخت و ایت و در وقتی که شجره حقیقت تعلق فرماید که این فغان و نعلبکی حقیقت  
 او است در هر فغان و نعلبکی که حکم شود او ن میشود چنانچه قبل وجود او بقول نقطه بیان بوده  
 مثل در صد جا زده شد تا در کل عوالم کل در کن نماید مثلاً در این کور حروف حی قرار داده  
 بقول خود در آن قیامت هم از هر نفسی که بخوابد این حروف را مبعوث فرماید بقول خود زیرا که  
 غیر قول او خلق شینی نمیکند بکیونیت و چونکه قول او قول الله است در صحن قول کینونیت شی  
 متکون میشود اگر در علیین است بذکر حق و اگر در دون علیین است بدون او زیرا که آنچه در

قرآن رسول خدا فرموده که کل بیات الله قائم است و همین قسم امروز که روز بعثت قرآن است  
کل بامر الله معبوث و قائم میشود و کل با علی الارض من یدی الله هست و بعثت کل بر جوهر گل  
میشود چنانچه خلق کل بنفس واحد میشود بعثت کل هم بنفس واحد میشود در صحنی که نفس  
واحد بعثت میشود بعثت کلشی فرداً فرداً در آنکه خود میشود اگر چه بیکر الله باشد که خداوند مال  
فرماید بعثت شی را کسی غیر از او نداند و بعد بشهادة الله کل شهادت دهند مثل آنکه این بعینه  
باطلی است که مشیت او کیه بر روی آن نشسته و حال آنکه اولی از برای او نبوده و ذکر بر ظهور  
بنف در حق او میشود تا آنکه بعینه این باطلی است که بر روی آن نشسته بود رسول خداست و  
این است ترا آنچه در احادیث مذکور است که آنچه در نزد زمین بوده در نزد قائم آل محمد هست  
و دانند که حکم فرماید زیرا که آنچه کل دارند از او است و آنچه حکم فرماید در حق هر شیئی همان  
شیئی بوده اگر چه در صدر اسلام محمد بن عبد الله ۳ بر آن وصف و بر آن نوع ظهور بوده و  
امروز بر این وصف و بر این نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر بنقطه حقیقت نشود ادراک بعثت  
کلشی را در نفس واحد نتواند کرد اگر چه هر ذی روحی اگر تفکر نماید بخواهد آنچه مکلف است  
از اعتقاد بعثت اخذ کند تا یوم ظهور من ظمیر الله که هر کس سوی او راجع شد بعثت  
او در عیون و در ظل شجره اثبات میگردد و الا بعثت آن در دون عیون و داخل شجره نفسی  
میکردد و اگر شیئی با اسم ذکر بعثت او نشود هینقدر که میفرماید معبوث کردم کلشی را  
کل معبوث میگردد در آنکه خود در ظل نقطه واحد اگر در عیون است شجره اثبات و اگر  
در دون آنست شجره نفسی و نایعرب من علم الله من شیئی لانی السموات و لانی الارض و لا ما  
بینها بعثت کل شیئی بامر الله کان علی کل شیئی قدیرا و بعثت بیج نفسی از نفس میت نمیشود که از  
قبر تالی بسیرون آید بلکه بعثت کل از نفس اعیان آن زمان میگردد اگر از عیون است

از زمین و اگر از دون عین است از دون آن و مردی نیست از برای بحث هر شیئی  
در یوم قیامت نزد خداوند عزوجل اذان الله یبده ذلک المخلق ثم یبیده و قدر خلق

کل شیئی ثم یبعثه و الله علی کل شیئی قدیر  
الباب الثانی والعشرون الواحد الثانی

فی بیان الصراط و آتیه حق

مفصّل این باب آنکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله و امراد بوده هر کس مستقر بوده بر  
صراط حق بوده و الا بردن صراط و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی  
که ایمان با آورده از سموات و ارض اوسع بل از سما و مقبولات و ارض تابعیات اجلی تر  
و ممرین بر این صراط که آیات بیان باشد بدرجات بوده بعضی در نزد استماع گفتند بلی در دنیا  
بها هو الحق من عند الله لاریب فی تتریل من رب العالمین ایشان از صراط گذشته  
از رب از وصل نفس وصل و بعضی بدون استماع کلمات بنظر براد ایمان آورده و ایشان از  
صراط گذشته اقرب از کاف کن بنون آن و بعضی آیات الله را شنیده و بقدر ما یطلق علیه  
اسم ایشان تامل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دو سیت در دو هزار سال بلکه این از  
جهت ذکر صدی است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده و الا ایام و سنین دشوار  
منقطع است از واقف زیرا که اولی از برای ظهور الله نبوده که محدود و بحد شود و کل مظاهر  
ظهور راجع میشود امر و در نقطه بیان اینست که در عالم لاهه شامل تامل نموده و میر از عالم  
لاهه اقرب از لم بصیر گذشته و میر نموده و اگر درجه بدرجه هر کس زیاده تامل نموده بر صراط  
دوقف او بر صراط زیاده چه بسا اشخاصی که بر صراط میمانند الی قیامت دیگر مثل حرف  
کتاب الف که بر صراط کتاب فاف مانده الی الآن و حال آنکه قیامت آن گذشته

و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی بعین فطرت کل رامی بیند  
 و از برای دوزخ مؤمنین اذق از شر و احد از یسف است صراط زیرا که نمیتوانند از محبت  
 آیات قبل بیرون روند و ندایمان مثل نمایند و نه از بعد نفوس خود اقرار بحق کنند این  
 که از برای ایشان احد از یسف و اذق از شر بگیرد و از برای مؤمنین اوسع از جنت بگیرد  
 زیرا که میگویند دین ما بقرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کل عاجز از اتیان بآیه  
 از آیات مثل آن بودند و امروز همان شجره که قرآن را نخل نمود نخل چنان میفرماید کل بود  
 عند الله لاریب فی منزل من رب العالمین و عجزی که کل را بود در قرآن در بیان مشاهده شجره  
 و از برای ما قدر وصل کاف بنون ثانی نیست در ایمان بخداوند آیات از اقرار بجهت  
 باب او و کلمات او چه با نفس که از صراط گذشته و داخل جنت میشوند و چه با از نظر  
 که در صحن گشتن بنا ریافتند و چه با اشخاص که واقف میشوند و نمیتوانند بگذرند و ممرکن  
 ناجی هستند و مخرجین یا دافضین هر دو وظل نار ذکر میشود ای شجره النبی لا دونها و چه با  
 نفسی که از اول عمرالی آخر عمر عبادت خدا میکند و یعنی که آیات خدا را میشود تصدیق نمیکند  
 و اگر ثانی کند بر صراط واقف میشود و در ظل نار حشر میشود و اگر چه کند داخل نار میشود و امروز  
 محصی بخوابد که احصا کند که از صراط خالص نگه داشته اند الا من شاء الله و کل بوقوف  
 با دوزخ ایمان در ظل نار حشر شده و خود خبر نشده و خداوند حکم ایشان را نازل فرمود  
 و تا یوم قیامت ثابت میماند آنچه خداوند نازل فرموده و ایشان هنوز بر عیسم خود در عتو  
 تقوای خود متقی هستند و خبرند ازند که حکم نار در حق آنها از قبل اله شد و بهمان حکم الهی  
 یوم القيمة در مقاعد خود معذب خواهند شد اگر چه وقتی که خداوند صراط را بر پامیدارد کل  
 می فهمند ولی هر کس بجزئی محجب میگردد که نزد خداوند بلا شکیست بوده و هست

چنانچه امروز صراط الله ایات است و کل میوانه محبت آنرا بفضله و محبت میمانند خود را بچهره  
 نفع منی بخت ایشان را سبحانک اللهم تاخذن ایدی الدین آمنوا بلبیان یوم الیمه  
 بفضلت علی ان تمس علی الصراط اقرب من کل شیء انک کنت علی کل شیء رقیبا  
 الباب الثالث والعشرون الواحد والثمانون

فی حقیقه المیزان دانسته حق

مفصّل این باب آنکه از نقطه مثبت اولیه الی مالانهایه در هر طهوری میزان همان نقطه حقیقت  
 است. و او را مشرقه از نفس جود او داعی را تب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است  
 هر کس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار و هر کس داخل میزان اثبات شد داخل  
 میزان مثبت دخول نفی متحقق نمیشود الا بولایت ابواب نار و دخول در جنت متحقق نمیشود  
 ا. بولایت ابواب جنت اگر چه کل نفی مثبتی میشود بیک شجره و کل اثبات مثبتی میشود بیک شجره  
 چنانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله ص از صینی که بخت  
 آنحضرت بوده تا امروز الی مالانهایه در کف عدل او نبار رفته و الی مالانهایه در کف فضل  
 او بخت رفته و امروز میزان بیان است هر کس منحرف از اومیت در جنت و در میزان فضل  
 و الا در کف عدل و در نار زیرا که مبدء خلق نار و جنت هر دو از نقطه حقیقت متحقق میگردد حکم بر  
 بقل میکند خلق نور میشود و حکم بر غیر مقبل که میکند خلق نار میگردد و خداوند خالق نار و نور است  
 مثبت که آن نقطه باشد و مالک عدل و فضل است بعدل و فضلی که از این شجره ظاهر میگردد  
 زیرا که اگر در شجره نقطه قرآن حکم بولایت امیر المؤمنین ع شده بود خلق جنت متحقق نمیشد و همین شجره  
 در ظل اگر نازل فرموده بود که کسی که قیاس من نیست بر حق نیست خلق نار متحقق نمی شد حال  
 آنچه شئون خیر است بقول او راجع شجره اثبات میگردد و آنچه شئون دون خیر است راجع

شجره نوحی بگوید و حقیقت میزان در جهت اولیه شجره اولی است الی ما لانهایه اطلاق است در  
 نقل آن در علم الله که نشسته مثلاً اگر امر در نفسی حکم رسول الله ص من قبل عل نماید شامی  
 از شئون آن میزان است و کسی که در آن آن را بگوید در کف عدل میزان است و از  
 ظهور بیان کثیری در نقل نقطه اولیه میراث شدند بر کس من قبل شد در کف فضل را اثبات ثابت  
 بگوید و بر کس قدر سر جوی شرف در کف عدل ثانی بگوید الی یوم من نظیره الله که  
 اداست میزان و امر اداست میزان و احوال اداست میزان و کلمات اداست میزان  
 و دلالات اداست میزان مایه الی المیزان میزان او تحقق نسبت فی الکتاب و الی علی  
 تمه مایه نسبت مطلع حکم الی صین یرفع کل النسب و یقی النفس فی النار و الی النسب

بانه الواحد التوار عن ذکر کل بار و الامرا

من عند الله اولیه الفکار

الباب الرابع والعشرون الواحد الثانی

فی بیان الحساب

لمخص این باب اگر حساب کل بید الله هست و غیر الله متقدر بر حساب کل نیست و خداوند  
 عالم حساب بفرماید کثیری را با پنجه حساب میفرماید شجره حقیقت در هر زمان ظهور او در هر  
 بطون او حساب میفرماید کل را ولی حکم ظاهر بگوید الا در صین ظهور و حساب بفرماید کل را  
 در یوم قیامت بیکه گاه و آمده چنانچه در این قیامت کل خلق را حساب فرمود بیکه کل  
 در آن این است انھی لله الله الی انی بکلی هر کس نامل نمود و تا به نفسی بعد از حساب  
 کرده شد و بر کس تصدیق کرد بنور اثبات بغفل حساب کرده شد زیرا که کل با علی ازین  
 نفوس مستدر که از ایشان راجع میشود یعنی مؤمنه بهتر آن زیرا که غیر آنها در قیامت

رسول خدا حساب کرده شده و فانی گشتند فانی ایمانی تجسیدی و الاکل ارض از اجزاء  
 ایشان پر است و نفوس مؤمنه بقرآن هیچ حجتی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اقوی از کلام  
 نبوده و از این جهت خداوند شجره حقیقت را ظاهر فرمود بآن حجت که دین این نفوس مؤمنه  
 بآن ثابت بود دین کلمه که حساب کل بآن شد و الی یوم القيمة میشود بهمان سان آیات  
 قرآنی که سان عربی است و اضع از کل السن است نازل فرمود و اکثر بعدل حساب کرده  
 شده در نافر نفی لایستی گشته و نفوسی که اقرار بتوحید خداوند نموده در این کلمه بفضل حساب  
 کرده شده و جزا داده شدند با حسن جزا بایاتیکه الی یوم القيمة باقی است و کل خیر در این  
 آیات نازل شده و الی یوم القيمة با ایشان میرسد زیرا که هیچ آیه خداوند نازل نظر نموده  
 الا در واح متعلقه بآن در ظل آن بستند و راجع بآن نفوسی که خداوند در جزای ایشان این  
 آیات را نازل فرموده میگردند در طول لیل الیل که ما بین الظهورین است و اگر نفی گوید که  
 ما یضین نخویم که این کلمه قول خداست جواب گفته میشود که همین کلمه بعینا در قرآن نازل شده  
 و قبل از شجره طور بمثل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده ذکر شده بآنچه از قول رسول الله  
 که این کلمه را تلاوت فرموده و یقین نمودید که از قبل الله هست بهمان حجت و انجا اثبات یقین  
 میشود زیرا که اگر در آنجا میکشید که ما علی الارض از ایشان با و عاجز هستید در اینجا هم اولو العلم  
 مشاهده این امر را نموده و ینمایند بچ حجت یقین کرده که این کلام خداوند نیست اگر بایان  
 نفی کوتایان او و از شجره حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز دو الف  
 میزید و الا بقدریکه تواند مثل این نوع آیات که شبهه برای اولو الافئده نیست که من قبل  
 است زیرا که بعینا شهادت میدهد که کلام الله است و بشر مثل او مطلق نتواند نمود و او  
 کلام نفس مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت



واحده بوده و هست و کلام در مقام خلق و ابداع است و چون که در شیت دیده نمیشود  
 الا الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله میگردد زیرا که غیر الله مقتدر بر مثل او  
 نیست و کسی که باین شجره بوده یا خواهد بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است  
 دزد او اسهل تر و اقرب است عین حکم از شون مناجات و خطب و علم دشون فارسیه  
 زیرا که این است کلام کنونیست او که دلالت میکند الا بر خداوند و حده از این جهت است  
 که آیات الله گفته میشود و کلام الله ذکر میشود زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت  
 واحده بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم یا بعد از تکلم شون ثلاثه صفت شیت اولیه است  
 و خداوند اجل و اعظم است از اینکه متصف باین صفت گردد و منوت باین مهندسه و بهر  
 جتی که در مثل این کلمه کل در قرآن مجید میشوند در بیان هم مجمع میشوند اینست که مردم از حساب  
 پاک نداشته که از اذل عمر تا آخر عمر قلم لایثی گرفته شود برایشان چقدر نفس خائف است نه  
 این محاسبات دنیوی که مقدار آن مقدار دنیا است نه دین ولی در جانی که مقدار در  
 دین است و توحید و اعمال او مقبول نمیکرد و راجع بقضای ابدی میگردد متذکر نمیشود و  
 حال آنکه او نوالا فنده کل ماطلی الارض را پس دهند که در یوم قیامت شجره حقیقت درباره  
 ایشان کلمه علی بفراید لا اله الا الله زیرا که حساب باین دو کلمه کرده میشود و حمد و خدایا که امروز  
 نفس بصیری نیست که عظمت یوم حساب را شایده نماید چه نفوس محجب از محاسبات دنیوی  
 و رسیدند که راجع میشود باینکه خداوند دوست نیندازد که کسی در ذمه او حق کسی باشد و آنچه  
 اهتمام کلی مینمایند و در اینکه مثل الله نفسی نگردد ولی غافلند از نفس خود و آنچه از برای  
 او خلق شده اند که هزار و دویست و هشتاد سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا حساب  
 قلم لایثی برود و ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور ایمانی نیست که اگر

شورایمانی بود ما علی انراض را میدادند که حساب ایشان بفضل کرده شود نه عدل زیرا که بعد از  
 در نهار الی یوم القيمة معذب میگردند و بفضل الی یوم القيمة در جنت تنعم میگردند و تسبیح از غلور  
 من نظمیده است که سه حساب است اگر چه خواهد هر تسبیح قرار میدهد والا اسبوع سج والا ایام سج  
 بفضل باشد و حکم بایر به لایسل علی فضل و کل با کتب ابدیم بیستون

### الباب الخامس والعشرون الواحد الثانی

فی بیان کتاب و آنه حق مخص این باب آنکه مراد از کتاب آنچه نیست که از قبل نقطه حقیقت  
 ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم یزل و لا یزال بدلی و تغییری نیست بلکه کتاب تقدیر  
 کتابی است که عدل علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک  
 حرف گرفته الا لا نهایه ذکر میشود چه آنچه از نقطه حقیقت تشریح کرده ذکر کتاب میشود و آنچه از  
 کتاب بجز خود نویسد کتابی است که بجز الله نوشته شده زیرا که شوب الی الله بوده است  
 زیرا که کتاب ادحق است ای ارجح مسئله بلکه حق در کلماتی که نازل میفرماید از هر شان  
 که باشد سوا آنکه آیات باشد که ما غیر آن رضوان است و مناجات که بسن لم یغیر و تقا  
 آیات که غیر ظر و اجوبه و تاسیر مناجات که عمل مصفی است در کتاب الله است و شون  
 فارسیه بعضیه مثل شون آیات است زیرا که کل از بحر حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات  
 فارسی بعضی نوآد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده نماید و بعین میکند که غیر الله قادر  
 بر این نوع کلام نبوده و نیست ولی چه با اشخاصی که اقرار کردند بر اینکه کتاب حق است  
 ولی از نفس حق بکجب مانده و چه با که نقطه حقیقت که کتاب او کتاب الله است بل اعتراف  
 کتاب او از کتبش بل یک حرف از کتاب او اعتراف از کتبش از اسباب مردم خا  
 از ایشان بشود که کتاب خود را بر ایشان نازل نسد مایه و از نام مناجات باشد و داخل

حجت شوند چه بسا از علامت عطف و فضل و رحمت خود نازل میفرماید ولی بر آن کسی که نازل میشود  
 مطلق نمیشود بلکه قلم حیا میکند که ذکر کند و حال آنکه شب و روز میخواند اللهم اعطنی کتاباً  
 بهیسی حال که خداوند عطا فرمود نمیگیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان اد اگر بتواند  
 از آنچه قلم حیا میکند در حق او مرتکب میشود و حال آنکه کتاب کتاب خدای او بوده در روز  
 رسول او و از عطف و فضل وجود بر او نازل فرموده بشأنی که بتواند که یقین کند که کتاب الله  
 و غیر اوست و در برش ادن نیست چنانچه دین کل امر در آیات قرآن محقق است و هیچ آیه  
 او شجره حقیقت بر کل نازل فرموده و کسی مطلع نشد و حال آنکه کل اقرار کرده میکنند بر اینکه کتاب  
 حق است و در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین باد و کتاب او از قبل ظهور او  
 کتاب او از بعد محتمن میشوند کجاستی که نماند الا مؤمن خالص و او اعزاز کبریت احمد است  
 چنانچه نفوس که بعیسی بن مریم و کتاب او ایمان آوردند اگر شناخته بودند که ظهور محمد  
 بعینه همان ظهور بوده بخواشرف در آخرت و کتاب او همان انجیل بوده بخواشرف  
 احدی از نصاری از دین خود برگناشته و کل رسول الله ایمان آورده و بکتاب او  
 تصدیق نموده و همین قسم اگر مؤمنین بر رسول الله تصدیق کنند که ظهور قائم  
 بیان همان ظهور رسول الله است بخواشرف در آخرت و این کتاب بعینه همان  
 قرآن است که بخواشرف نازل شده در آخرت احدی از مؤمنین بقرآن حاج  
 دین خود نشده و اقرب از لمح بصر ایمان آورده و تصدیق بیان نموده و حال آنکه عدم  
 یقین ایشان عند الله مردود است بلکه آنچه ما بحق با یقین است از برای ایشان  
 نشده زیرا که اگر تفکر نمایند در محبتی که با دین اسلام ثابت شده مشاهده نمایند بعینه  
 همان محبت را بخواشرف و بعیند که تصدیق و یقین نمیکند علامت این است که

کبزیات ایشان از شجره نعی بوده در ارج باد میشود و ایما نعی ای ایشان و اعمالی که کرد  
 در دین اسلام مستودع بوده نه مستتر و بقدر خردلی نفع با ایشان نمی بخشد اگر اعمال خرد  
 کتاب الف امروز نفع با ایشان می بخشد اعمال آنها هم نفع می بخشد اگر چه با آنچه نازل شده  
 بوده بلا تیسیر حرفی عمل کنند چنانچه این مطلب را اکثر مجتهدین و معتین راجع بانفس خود نموده  
 و عمل بقول میست را بعد از موت او جایز ندانسته اگر چه حق واقع عند الله ظاهر است و  
 راجع میشود بشجره بیان و همان حکم که ازان مطلع ظاهر گشته جاری است در کل مدارک  
 مجتهدین و معتین و هر کس در حکم غیر الله نمی بیند مصاب بوده و هست اگر چه مختصن باشد چون  
 راجع الی الله میگردد مقبول میشود اگر چه اختلاف نبوده و نیست در آنچه نازل در بیان شده  
 من عند الله زیرا که هر حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد  
 خاص شود اگر چه آنوقت هم بعد از آنکه وساعات و اقرانات و دلالات اگر مختلف شود  
 مختلف میگردد و لم یزل الله فی شان بیع و خلق جدید و حکم حدیث اگر چه آنچه از نظر  
 الی امروز ظاهر شده کل من عند الله بوده و هست و حال آنکه بظاهر در هر شرعی اختلاف  
 مالا نسیب در بین اهل آن ذکر میشود و محقق است که آنچه من عند الله است در ادو اختلافی  
 نیست بانبساط بصیرت تر این نکته ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق کبزیات است  
 لم یزل در تجد دو حدوث است و اقل از طرف بصیر در مورد امر خلق بیع در شان حدیث  
 ظاهر میگردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع میشود با آنچه در ظهور  
 ظاهر شده اگر چه حقیقت باطنیه ممتد است کیشی را در صین بطون خود ولی با آنچه در صین ظهور  
 مد فرموده زیرا که غیر آن از برای نفسی یقین حاصل نمیکرد و الا من شاء الله انه  
 علام قدیر

## ابواب السادس والعشرون الواحدة الثانی

فی بیان ان الجنة حق

لمخص این باب آنکه تا امر در کسی غیر از مظاهر که خداوند مخصوص بخود فرموده کسی بعزت را  
 فهمیده و ندانند و آنچه منعلق بجز جنت است در این عالم که مبدء کل عوالم و همی الیه کل عوالم  
 است که کل در مقام عرش حقیقت باشد که اول متجلی بجلی او است چنانچه در دعا هر ذین  
 مطلب ذکر شده یا من استو بر حائنه علی العرش فصار العرش غیبانی ذاته کما صارت العوالم  
 غیبانی عرشه و در قرآن در نزد اهل بیان مظهر حائنه بحقیقت اولیه منحصر است بامیر المؤمنین  
 زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدء او از او شده و رج او بسوی او میشود مثلاً از یوم آدم تا امروز  
 نزد هر طور حقیقی باذل من امن باو فتح ابواب جنت و دون آن شده تا آنکه جوهر کل حق  
 غنی میشود باین ظهور و دون آن متحقق میشود باین ظهور چنانچه اگر کسی بخواهد نظر کند می بیند  
 که کل عوالم مبدء آنها در مقام اراده بوده که او بشیئت موجود میگردد و او بنفسها و او است  
 محیط بر کل عوالم با حاطه رتبه کینوفیتی زیرا که هر صاحب رتبه در این پان صاحب رتبه باشد  
 اقرار بعلو رتبه او در نفس خود میکند زیرا که عالم انفس لبق عالم آفاق است مثلاً در آفاق  
 که ظاهر شد ظهور محمد با اینکه اول خلق است و در انفس کل مؤمنین با دموقن میشوند  
 که او اول خلق بوده و هست بعد از اینکه این مطلب متحقق گشته باشد از برای هیچ نفسی  
 نباشد که در علم آنکه هیچ جنسی از ظهور آنکه در نقطه مثبت اعظم تر نبوده و نیست چنانچه از  
 هر ظهوری بطوری جنت او ن ظهور بوده و در آن ظهور تا آنکه کل ظهورات متشکل شد  
 بنقطه قرآن از زمین بعشت هیچ جنسی در علم خدا از آن نفس منفعد اعظم تر نبوده و در آن ظهور  
 زیرا که در انفس مثل این است امروز بعد از خداوند کسی با من خود و او اعظم از رسول

خدا میداند و تحقق این آیه در انفس ظاهر شد الا بطور آن نفس اولیه و بعد پنج جنسی در علم خدا اعظم تر  
 از امیر المؤمنین  $\text{ع}$  بوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر نکند الا با او همین قسم درجه  
 بدرجه مراتب ابواب جنت متعدد میگردد تا بحرف واحد منشی شود مثلاً در طور جنت خامس پنج  
 جنسی بعد از جنات سابقه بر آن درصین آخر حیات او اعظم تر نبود که آنوقت وجد بوده در  
 ارض طاف و مکان جنت آنوقت علی بن الحسین  $\text{ع}$  و اسرا بوده درصین قسم مشاهد کن کل جنات را  
 تا بحرف نسیم منشی شود و بعد راجع میگردد و بنقطه و از صین ظهور این امر متع تا سده دقیقه آن و آنچه  
 احصا توان نمود اول ظهور جنت نقطه فرقان بوده در آخرت او که جنت بیان باشد در اول  
 او آن صین در علم خدا جنسی اعظم تر از او نبوده و الی یوم ظهور من نظمیه سه آنگه جنسی از او  
 اعظم تر نیست درصین ظهور او مبدل میشود جنت اولای نقطه بیان بخت اخزای او و بعد از  
 آن جنت جنات حرف می که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشد اعظم جنات است و منشی میشود  
 آخر ظهور بخت سین نه این است که درصین هر ظهوری جنت قبل در مقرر خود نباشد مثلاً در  
 صین ظهور جنت سین جنت با در عرش خود است و همین قسم است حکم کل احرف و خداوند  
 از برای هر جنسی که ظهور میثبت بنفسها باشد نوزده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که آن  
 حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور میثبت این قسم بوده چنانچه در قرآن کل راجع میگرد  
 با بواب و ابواب با ایل پت و ایل پت رسول خدا در سوخته انچه او نذر عزوجل اینست که اسم رابع شده  
 من الله باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی و اسم ثانی باسم اول که نفس اسم باشد و کسی که  
 اول داخل این جنت شد روح القدس بود که قبل کل ارواح بقاء الله فائز گردیده و اقرار  
 بوحده انیت او نمود چنانچه پنج جوهر حقلی در امکان تصور نیست که اعزذ الذاز توحید خدا  
 بوده باشد و تسبیح و تقدیس او چنانچه ان نفسی که در این عالم بمنشی مایول خود فائز گردد

و در سبیل حق شمای لذت او ادای شکر خداست او را بر نعمتی که با او عطا فرموده است  
 عبادی را خداوند بدرجه باهت یا امامت یا نبوت فائز گرداند غایت ثمره لذت  
 ادای شکر خداست که بگوید حمد خدا را که مرا باین نعمت فائز گردانیده و همین  
 تشوین ظاهریه هر بنده را که خداوند بر کسی سلطنت جاد هم شمای لذت او در وقتی است  
 نظر بجهای خود میکند و بگوید حمد را و را که مرا باین عطیه شکر فرموده و این است که  
 لذات راجع میشود بر کن ثانی که محل حمد باشد همین قسم که کینونیات راجع بآن محل آمد  
 میگردد الفاظ هم باین علیها راجع میگردد و این است که در نزد اولوالافئده ثمره آخر در آن  
 ظاهر زیرا که آن حمدی که بعد از ظهور مواهب الهیه ظاهر گردد اذن بآن نوع هم  
 مصدر عزت از برای حاصل شده این است که روح اول در حین دخول در جنت  
 با آنچه ممکن است در امکان از بهر فضی رسیده چنانچه ثمره کل را پان نموده که راجع  
 حمد میگردد که آن نفس عامل همان روح باشد و آنچه مشعب گردد از او مشعب میگردد  
 ظهورات جنیه از جوهر عرفان گرفته تا بظاهر حمد منی شود حتی لباس حسیر بر باد  
 و آنچه مایلند در جنت با و تملذذ میشود و ادبضه متذذ میشود الا بخل خود که محل نطق باشد  
 کاف مستدیره است که لم یزل و لا یزال بر حول نفس خود حرکت مینماید و نیست از برای  
 نه اولی و نه آخری و نه شمانی و نه غایتی چنانچه بر کس داخل در جنت فرغان شد آنچه  
 نعمت کند می بیند که از سماه جود در رسول الله ص بوده حتی آنکه اگر موردی دانند یا قوتی  
 برد نیست الا بطیة آن حقیقت اولیه که حکم فرموده بآن و اگر حکم بر غیر آن کرده بود  
 غیر آن نفس که الآن ارث جبر برد کی میوانست که بگوید لم اوجم این است که کل وج  
 نقطه وجود خود الی منهای صعود خود آنچه دارند از عطیه او است که عطیه الله است

شیت ندارد الا بفضل وجود او مثلا اگر در این جنبت کسی لباس مرمر پوشد فریضتی  
 عطای او چنانچه قبل مقدر بر پوشیدن بود و نمیتوانست اینست گمراگی چشم نواد خود را  
 باز نماید نمی پذیرد و وجود الا یعنی از وجود او آنچه که در جنبت فرغان داخل شدند کل در ظل پاد  
 اولیه که رسول آمده باشد مستظللند و ابواب دیگر جنبت در قبضه این باب است بلکه او اینها را  
 فتح فرموده بجز خود مشا هر کس در حق حرف آخر عروج نماید بمنهای عروج و ظاهر شود از برای  
 چه او آنچه که فوق آن متصور نیست در این عالم نیست الا لذت اذن آن که فرموده این است  
 یکی از ابواب جنبت هدایت من چنانچه آنچه بظاهر در جنبت تربیت امام ثامن ظاهر شده  
 نسبت الایا آنچه رسول خدا فرموده که اداست وصی ثامن من اگر چه الان نزد تربیت اولین  
 نوع ظهورات نیست ولی کل این ظهورات نبوده نیست الا در قبضه وجود او و کف قدرت او  
 در ظل هر بابی از ابواب جنبت ابواب مالانهای بوده است چنانچه هر نفسی که در ولایت  
 یکی از ابواب جنبت آمده بغمه صحتی است از برای او در رتبه خود و الا مالانهای این ستر  
 ظاهر بوده و جاری است و آنچه امروز لذت متصور است در این جنبت است و لذت جنبت  
 قبل کل لذت قطع شده چنانچه همین ظهور رسول الله کل لذت از جنبت انجلیه قطع شد زیرا  
 که کل جنبت در توحید خدا و عرفان و رضای او و طاعت مظاهر امر اوست بعد از آنکه  
 منتقل باشد نفسی از آن چه صحتی است اگر چه در عر خود بنهای لذت ممکنه منعم گردد که  
 اغراض بنا را میگرداند اگر در کتبونیات حرف انجلیه آیتی از حق باشد که معنی لیه  
 لذت است اگر چه در ظهور عیسی بوده دلی امروز آن آیه مرتفع شده و او بجان بقا  
 است که تا حال مسبر نموده چنانچه اگر کل حرف انجلیه یقین بدانند که ظهور رسول است  
 همان ظهور عیسی بوده بخوانشرف احدی از حرف انجلیه در انجیل خود باقی نخواهد ماند



و در این جنت تملذ نخواهد شد و همین قسم بعد از فرغان که اگر امروز گمان کنی میکنند حقیقت  
 نذار و زیرا که اگر با همین خود و خدا علی میکند و گمان تملذ میبرد و عسند الله از برای اذن  
 آن کرده و همان گمانیکه معروف الفیه مانده آنها هم مانده اند زیرا که مرآت الله طالع شود  
 جنت دیگر این است که کل لذت تسلیع است الا لمن عرف الله و صدق و آمن به و در جنت  
 و آمن به و عرف کتاب و آمن به و عرف انزل فی کتابه و آمن به و همین قسم اهل این جنت در  
 این جنت تملذ خواهند الی اول ظهور منظمیسه و الله قسم بذات الهی که از برای ایشان در همین  
 ظهور ایشان هیچ عیبی انظس ترا از ایمان باورد و طاعت او نیست و کل لذت از اهل بیان  
 متسلیع میگردد و طوبی لمن یدخل فی جنته و یستلذ به کرده نماند یعنی بقیانه الی کرة الاخری و اوله این  
 به و میتلذ به کرده بیدر که کرة اخری بعد الاخری و لا غایت له و لا غشی و ان یقی فی ظهور فی قطع  
 و ایمان و الله عن همین ظهوره و نیست میگویم اهل بیان را که اگر در همین ظهور منظمیسه  
 کل مرتب آن جنت انظم و لغای اکثر کرده طوبی کلم ثم طوبی کلم ثم طوبی کلم و الا اگر شنیدید  
 ظهوری ظاهر شده بایات قبل از بعد اسم الله لا غایت که کل داخل شوید و اگر نشده و بعد  
 و هم الله استارش فتن شده و شنیده این که نقطه ظاهر شده و کل یقین نکرده اید جسم بر انفس  
 خود نکرده و کل بجایه در ظل بودن نقطه ظاهره که کل داخل شده اید متسلیع گردید و اگر بشوید  
 ظاهر شده صاحب نفس بایات و اولوا العلم از زمان تصدیق او نموده نه معرفتین از اولوا العلم  
 بلکه یقین نظر اهل این زمان که آنها مخفی مانده و در یقین نظر رضا جان منظر اگر چه بر لباس  
 فقره نکست بود و دست به دخول جنت کرده و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم  
 قبل بانی مانده نمانی نکرده و کل داخل شوید در ظل لیلال او که او است اول و اخر و او است  
 ظاهر در باطن و اگر شنیدید در تضرع و ابتهال بر آمده که فضل خدا الی مستغاث از شما

مفطوح گشته و اگر شنیدید الی مستعات که ظاهر گشته من بر مجرب بی و مجرب کم و یکی و یکی گم فاذا لا یقرب  
قدر امتیض نفس و لکن کلکم اجمعون فی ظل الله و لا تقولن لم یعم فان هذا من اعظم امری  
ایا کم لا یخلصکم عن نار بعد کم بما قد اذنت کم بهذا ان یا اهل البیان کل تشکرون که اگر نفسی  
بقدر نفسی صبر بجه از دو هزار و یکسال نماید بلا شبه در دین پان نیست و داخل نار است  
الا انکظهور الله ظاهر شود که آنوقت کل تکلف با سهال و تضرع هسته نه این است که مثل بیود  
مانده که عیسی بیاید و در مثل نصاری که محمد بیاید و با او نه مثل امت محمد ص که قائم آل محمد ظاهر شود  
و بمانید دان برضی نوادی بان سخی من البیان من احد لا توکن جائت نقطه البیان فی امری  
و انتم علی ما اتم علیہ لباقون قسم من تفسیر ه الله که هیچ قسمی در علم خدا از اذن اعظم تر نبوده و  
نیست که اگر ظاهر شود واحدی در بیان باقی ماند کل نعمت بیان از برای اوست بخصف  
زیرا که امر در نعمت فرغانه از برای اشخاصی که داخل در بیان شده مضاعف است چنانچه  
نعمت انجیلیه از برای اشخاصیکه داخل در قرآن شده بودند بوده و نعمت فرآینه هم در حق ایشان  
مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد اید داخل در بیان نبوده و در ظل شجره ذات حروف صحیح  
داخل شده چنانچه اگر کسی از حروف قرآن ماند که در ظل بیان داخل نشود داخل قرآن گشته  
و در ظل شجره محمدیه مستظل شده و الا تکلف از ظهور اشرف او در آخرت نیگردد و همین قسم در  
انجیل گفته میشود که اگر نفسی مؤمن بعسی بود لابد ایمان بچشم ۳ میآورد و همچنین که نیاید دلیل  
است که ایمان با انجیل و عسی نداشته چنانچه اگر امروز کسی در احادیث فتنه و امتحان نظر  
نماید مشاهده مینماید که چند رادلیای حق از برای نجات این خلق در یوم ظهور اهتمام فرمود  
چنانچه در فتنن نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور حضرت ۴ ظهور حقیقت مسؤل عننا است  
که در حدیث کبیر مذکور است ولی سید الله من یشاء و یدخل الجنة من یرید انیت حقیقت

در عالم حیات بعد از موت لا یتعلم الا الله بنا ملک بالاصحین رات ولا اذن سمعت  
 خطر علی قلب بشر تم خلق الله فیها من کل ما کل عنده من فضله سالون و اگر ابره سوات  
 گردد و کل اشیا قلم و کل ذی روح کاتب هر آینه شی از اشیا عبت بعد از موت  
 درک نمود و مدار آن مدار همین جنتی است که در حیات عباد ذکر شده اگر در این حیات  
 در جنت ظهور یافته گشته داخل در جنت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الا داخل نما  
 حین ما یقصر اعوذ بالله عن ذلک ما رأیت فی کتاب الله الا ان الله و لا فیها الا ایه و  
 الا ایه و لا من بعد الا ایه و لا من فوقها الا ایه و لا من دونها الا ایه و لا یخلق  
 قبل من بعد الا الله الا هو الحق المبین القیوم و چه بسا نفسی در ظهوری از اعلی علو ایزد  
 در حین ظهور بعد از ادنی دنو اهل نار میگردد پناه برده بخدا و اعتصام در زید بجمل نقطه  
 اولی و اخرای او که او است غنی از اینکه کسی ایمان با او آورد ما داخل در جنت او شد  
 اگر شوند در نار میروند و الا خود در جنت فائز میگردد این است که اگر نفسی را در  
 بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ما علی الارض کلارا زیرا که اگر هدایت نمود  
 تا آنکه ان نفس در ظل شجره توحید است رحمت خداوند بر او میرسد و الا تملک ما  
 در حین موت از او منقطع میگردد ولی سبیل هدایت از روی حسب در رفت بوده نه از  
 سطوت هدایت الله من قبل و من بعد بدخل من یشاء فی رحمة الله ولی کریم و هیچ  
 از برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهور الله او را ک نماید او را آیات او را بشنود  
 آورد و بقاء او که لقاء الله است فائز گردد و در رضای او که بجز محیط بر رضوان  
 سیر نماید و بلاء جنت فردانیت تسلذ گردد و حمد خدا را که کل امر در از این  
 و با آنچه حین قبض روح از ایشان منقطع و داخل در نار میگردد تسلذ و از برای آنچه خلقت

اود شده محجب دکاش محجب بوده و مضاد بر بوده و کاش مضاد بر بوده و آنچه که لایق بر شجره حقیقت  
 بوده بالنسبه با و در حق او ظاهر کرده کل با و مؤمن و او را در جمل نموده و کل با و معزز و او را  
 تنها داشته و هیچ نامی از برای عالمین از نفس عمل اشد تر نبوده و نیست چنانچه از برای مؤمنین  
 هیچ جنتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم تر نبوده و نیست و ما من آله الا الله ذلک الله  
 ارحم الراحمین در بهاد ما لکما و میکما و سلطاننا ما فیما یقی بامرہ و انه لفی عما فیہا و علیہا و لکن ما فیہا  
 بتلذذون بلعائہ صین بطوره ثم بلعائہ صین بطونه من حیث ہم لا یعلمون کل من فیہا لیستون بحدہ فی  
 کل صین و قبل صین و بعد صین و لیوحدون الله و یحسم بذکرہ فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن  
 لکن یدخل فیہا من نفس الادمی انما لقول من عند ربہا انی انما الله لا اله الا انما العزیز المحبوب  
 و انی انما الله لا اله الا انما المبین القیوم و انی انما الله لا اله الا انما الرب یکلیک و انی انما الله لا  
 اله الا انما الحق یمنع و انی انما الله لا اله الا انما رب کل شیء الکرسی المنیع و کل شیء راجع میشود  
 بیکل آنست سواہ کان من ذکر او انی و اگر ان نفس در جنت است کل آنچه در ملک او است  
 در جنت اگر چه چیزی باشد که پس کشد شیء در صقع خود نباشد زیرا که آنچه از شیب شعی میگردد  
 بر صورت نفس خود است در حد خود که اگر معری شود باقی نماند در صورت نوادی او  
 الا بیکل انسانی و از این است که کل شیء طلب میکنند از خداوند که در نقل ما یمنب الی المؤمنین یا  
 نہ ددہ زیرا که جنت شعی امنست که ضوب الی الله گردد و ما یمنب الی المؤمنین منب الی الله  
 و اگر راجع نفس دون موند گردد کل در نار است و از شون آن اگر چه کل در صقع خود پس کشد  
 شیء باشد چنانچه این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود و معروفه امروز اعلی عرف رضوان است  
 که شجره حقیقت در او متفرست که گویا ذرات آن همه بندگی ذکر انی انما الله لا اله الا انما رب کل شیء  
 میخواند بر کل جرات اگر چه متعاضد بر آتیه مطرزه ندهد باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن

هجرات ساکن گردد آنوقت آن ذرات را یا میخوانند چنانچه ذرات برای اعلی مقعد عظام  
 صدری که در ایام ارض صادر است یا ساکن بوده بخوانند و میخوانند و حکم از برای پنج شیخ  
 الا انکه راجع بان نفس میگردد و اینست که هر مقعدی که اهل جنت بر او مستقر شوند باطن  
 یکن و صف در امکان آنها بوده که ناظرین بطرف حقیقت مشاهده مینمایند چنانچه هیچ  
 از محل شهادت کلمه خامس ادنی تر در آنروز نبوده ولی چون از حبت بوده باعلی یا یکن  
 ظاهر بوده که اگر آن روز ناظری نظر میکرد میدید که لایق بوده که صدر آن او از باطن  
 مرتفع شود نه ذمب و اگر ظاهر شده از ضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن ارض زیرا که  
 قابل بوده و همچنین ارضی که آنروز شجره مقابل مستقر بوده اعلی از آن آنروز نبوده که اولو الاذ  
 آن روز میدیدند تمامی او را که گویا همان روز لاشی میدیدند چنانچه امروز اثری در  
 نه از مستقر بر آن ارض است و نه از او که ذلک یعنی الله العلی و یرفع الله الاشیات باره  
 علی کلشی تدیر و اگر بر عکس مورد ظاهر شود که مقعد شجره حقیقت اعلی علو ارض گردد  
 نیست که لم یزل و لایزال در ارتفاع مرتفع میگردد و در ظل اگر چه شمی ارض ادنی باشد در  
 منزل مینمایند از کلشی یرجع الی النفس الانسانیة و انما هی ترجع الی الله فی الختة ان کانت  
 بمن نطمسره الله و ترجع الی دون الحق فی النار اذ کانت محجبة من رج امری فی امم  
 یدخل الجنة حیث لا مرد له من عند الله ان کان علی کلشی تدیر

الباب السابع والعشرون الواحد الثانی

فی بیان ان النار حق

ملخص این باب انکه از برای نار ششون مالا نهایته بمالا نهایته بوده دست جوهر جواهر  
 عدم عرفان الله است که در هر ظهوری بعدم عرفان ظاهر بطور در نفس ظهور ظاهر میگردد

که بخواند کل را برسانی که بر آن بسوخته گردد لا اله الا الله صا حقا لا اله الا الله صا حقا  
 لا اله الا الله صا حقا حقا حقا لا اله الا الله صا حقا حقا حقا زیرا که جوهر کلیشی از مایع باشد  
 بنفی و از مایع الله راجع بانبات میگردد و این ظاهر نیکرود الا با لایحه نقطه الحقیقه فی کل  
 ظهور و مایع و این جوهر در سر آن نواد اول است و در میان نواد اول که در نوبت  
 شنبه شجره حقیقت ظاهر شد نوادش بنام ل یا محمد فانی گشت اگر چه آن نواد در قبل حبت  
 بود زیرا که لا اله الا الله میگفت و محمد رسول الله و علی دلائمه حجج الله و ابواب الهی  
 اولگت هم شهادت و ما ترل الله فی القرآن راجح میدانت ولی در عین احتجاب غفلت  
 یاد تو نبیا محمد یا انکار باطل شد آنچه که در او بود از آیات حقه از معرفت الله و از معرفت  
 نبی و ائمه و ابواب و اقرار با آنچه حق است در اسلام من عند الله زیرا که کل اینها از شجره حقیقت  
 طالع شده بود و این شجره بعینها ظاهر شد و این اثمار از او بود در قبل و بمقتدر که ظاهر شد  
 و کسی قبول نکرد گویا در اول قبول نکرده زیرا که این ظهور ظهور اخرت او بوده و اعظم از  
 ظهور اولی او بوده از این جهت است که اعلی سکان حبت قبل در ادنی دنو نار ساکن میگردد  
 زیرا که اصل اول نار در صقع خود انقطاع در زید بسوی خداوند بلکه تا حال شنیده نشد مثل  
 شطی و بوسم آنکه در نزد نفسی حق بوده تفویض کل امور با او نموده و حال آنکه ان ثانی  
 اول اول قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بعد خود نازل بوده شری بر ادنی حبت زیرا  
 که اگر صادر بود در نزد ظهور محقق حق توقف ننمود و بمقتد خود از ثبات الله محجب نمشد و  
 اول ظهور نقطه بیان آنچه خیر در علم خدا بود با و با اول مقبل خلق شد و آنچه در دن خیر بود  
 با و در خلق شد که از یوم خلق کلیشی تا اول ظهور جوهر جوهر کل حبت باب اول  
 میشود و جوهر جوهر کل نار بر اول میشود و خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال تفصیل در

حق او نمود و الواح متعدده در سل مقعده در نزد او فرستاد ولی بمالایفقه محجب گشته  
 قمیص او کیت نام را پوشیده که الان هیچ صفتی اعظم در علم الهی نیست از نقطه بآء در میان  
 و هیچ نامی ابعد از ظل این نقطه در تحت الشری نیست چنانچه آنچه راجع با او میشود از هر شی  
 اشیا بی است که داخل نشده و آنچه راجع باین میشود از هر شی اشیا بی است که داخل  
 جنت شده چنانچه از قبل آنچه راجع بر رسول الله میگردد داخل در جنت شده و آنچه راجع  
 باؤل من لم یومن میگردد راجع نباشده و شئون این نام مالانهایه است ولی کلمه ابواب  
 در نوزده ذکر میشود و الا لا یعلم عدتها الا الله زیرا که هر نفسی که از باب نام گرفته شود  
 باب نامی است در حد خود و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود باب صفتی است در حد  
 اگر چه کل من لی النار راجع باؤل او میگردد و کل من فی النور راجع باؤل او میگردد و هر دو عابد  
 خدا را و ساجدند از برای او و معظمنند او را و مجدند او را و موحدند او را الا انک این بطور حضرت تو  
 میکند و آن بطور دنیا که اول بین ظهور بوده و آخرت ظهور قبل او بوده اینست که آن باطل میگردد  
 و این ثابت میماند و آن نام میگردد و این نور میشود و آن فانی میگردد و این ثابت میماند و آن عزیز  
 میشود و این ذلیل و آن غنی میگردد و این فقیر تا بجا نیک دیگر ذکر از او باقی میماند حتی در نفس خود  
 و الا امروز هر دو لا اله الا الله میگویند ولی آنچه در بیان میگویند بر شان ما بحمد الله میگویند و آنچه  
 فرقان میگویند بر شان ما بحمد الله میگویند و مثل این در قبل هر کس در کتاب الف بود لابد توحید  
 خدا را میگردد و لکن در حین ظهور قاف خداوند عالم عزوجل دوست داشت که موحد شود بتوحید  
 محمد رسول الله نه بتوحید عسی و هر کس تابع اراده الله شد روح علی در دستم گردید الا من  
 استوعب الله فیه ذلک الروح فانه یخرج و هر کس تابع گشت نفس شین در دستم گردید  
 الا من استوعب فانه لابد ان یخرج و الا برود عبادت میکنند خدا را این است که بعد

از جمله سخن‌های شریف اولیه باشند و مناطق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن روز  
در زمان محمد ص این میشود که مرا معبود باریا رسول الله از آنیکه اقرار بولایت امیر المؤمنین  
علیه السلام کنم و جواب خداوند در آن روز جواب رسول الله است که مطابق قول الله من  
حیث ارید لامن حیث ترید باشد که دوست میدارم مطاع کردم از آنجا که اراده میکنم  
نه از آنجا که تو اراده میکنی چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر و اول من اقبل جوهر حقیقت و  
اول من اعرض جوهر ناراست و کل شئون خیر یا دشمنی میگردد و کل شئون دوزخ آن باو چنانچه  
خداوند در قرآن کل را وصیست باین نموده و لا تلو نوا اول کافر به دین وصیت میکنم کل را  
ان کون اول من توئن من نظمیه که الله یوم القیمه لکنون مبدء کل خیر فی کتاب الله فان  
ذکک لهما النصل للنظیم و لا حد درنگم ان لا تحتجن به اول کل نفس لکنون مبدء دوزخ خیر فان  
ذکک لهما العذاب النظیم و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کل خیر که در بیان ظاهر شود  
راجع با اول من قال می میگردد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده و اول خلق او در عین واقع  
شده و کل شئون دوزخ خیر را حجاج با اول من قال لا میگردد و او است نار که فوق او در بیان  
نیت و ادبیتی است که فوق آن در بیان نیت الی ظهور من نظمیه الله که همین قسم  
متدین استدلال میانید و نماز نگشته الا بعدم سجود از برای خداوند معبود که بعدم  
ایمان بنقطه بیان اثبات این کلمه از برای او میشود و اظهار ناریت نکرده در نزد خود و  
کل الا که از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش بواسطه شبهه که کرده  
وضو گرفته و نیت روزه کرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده  
و کل مردود است عند الله و شئون نار بوده زیرا که از برای ان آیتی که در نفس خود بر عین  
خود الله میگرداند آن همان آیتی بوده که از ظهور نقطه بیان در اولای او که ظهور نقطه قرآن با



مجلی شده و اگر شناخت او را که او است بطور تامل در حق او نمیکرد و لیکن شناخت نزدیک  
 که با آنچه نقطه اول ظاهر شده بود که آیه الله است ظاهر شد و دید زیرا که از نقطه قرآن امروز  
 غیر از آیه الله چیز دیگری ظاهر نیست، همینکه آیات الله را شنید و سجده نکرد و اعتراف  
 بر بومیت پروردگار خود نکرد کینویت محله در ادب کون آمده و تمس قیاس باب اول نادر را  
 پوشیده، اعوذ بالله من بئاد من یؤمن بالله فلا یسئل له علیه والله لیحققن عباده المؤمنین  
 و هر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنت قرآنیه واقع شده باب کلی نادر است که شئون دیگری در  
 نقل او محصور میشود که کل راجع میشود بغیر او اول که جوهر نفی محبت است و کل خیر و شئون او  
 راجع میشود بنقطه قرآن که نواد او جوهر جواهر کل اثبات است و احب کلتی در نادر است  
 که از او محبت شده و ابغض کلتی نزد او نفس خود او است که از او محبت مانده چنانچه  
 در قرآن احب کلتی نزد تامل حرف خاص او بوده که آنکه اگر میگفت و تحمل شد آنچه شد  
 که اگر میدانست که او است مظهر کبر در آرزو نزد او سجده میکرد و بطور دادن حب او بر  
 قلب او نمیشد و ابغض کل نزد خودش خود او است که همانست که خداوند در کل کتب  
 تامل فرموده که نخواهم امر زیاد او را چنانچه اول حرف نادر در بیان اگر خصم کلمات عالمی  
 که خود را منسوب بآل بیت میداند و اهل بیت او صباء رسول استند در رسول من عند الله  
 منسوب است میکرد بر آینه در نزد خود مشغول در نزد کل معزز بود چگونه بر قول مثبت نبوت که  
 مظهر بومیت صرفه و الوهیت محضه است بطور دادن حب میکرد و شب در دوازده برای او  
 سجده میکند این است که محبت مانده و از محبوب خود غفلت نموده و تمس ابغض کلتی را  
 که اول من اعرض محمد باشد پوشیده بگل آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی علت  
 ظهور قبل است عند الله بطور اشرفیت زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله شدند

چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از برای ظهور منظمی سه الهه اگر چه  
 حکم اضی نمیشود که جاری شود با هم کیسه بر نفس او خطور کند دون طاعت او در یوم ظهور  
 بایات پناات من عند الله عزوجل ولیکن اگر شود فیص این بوده که ان پوشیده  
 و از احتجاب این بوده که آن محتجب مانده و از نفس این بوده که ان قبول نفسی نموده و از  
 بعد این بوده که آن بعید گشته و از نار این بوده که آن نار شده و هر کس پناه برد <sup>نار</sup> <sup>نار</sup> <sup>نار</sup>  
 از روز شون این بان نیرسد و معنی اعوذ بالله در آن روز ایمان با و است نه قول این  
 کلمه زیرا که باب اول نار همین کلمه را لایعد و لایحیی میگفته و پناه از نفس خود که شنیده  
 میبرده ولی ثمری بر حال او نمیشده که اگر صادق بود بایست پناه برد بنقطه بیان بایمان  
 با و از نفس خودش که مؤمن با و نیست و الا چه نمیشد او را شب در روزی بفرض قرآن  
 دون سنت او سی چهار مرتبه سجده میکند از برای خداوند با و آنچه مقتضای کینویت او است  
 که قلم جیا میکند بر ذکر آن برادر و امیدارد و حال آنکه با و سجده میکند و اظهار تقرب با و  
 میجوید و حال آنکه نزد او بعد کل خلق و ادل کل نار است و در ظهور بیان هم همین قسم کرده  
 حجت حول عدد واحد طائف است در نار هم چنین است الی ما لانها یه که کمتر شود سخن  
 همان واحد ادل است در کتبهها هر کس مؤمن شود بیان و آنچه خداوند در او نازل فرمود  
 در ظلال حبت بوده دست و هر کس منحرف شود در ظل نار بوده دست نه اینست که از  
 از ابواب مثل باب بله باشد بل مثلاً باب حبت در ارض باء انواری که هستند هستند و در  
 ظل باب کلیه ذکر میشوند و ظل مثل ظل و استیعنه بالله من دون حروف الاثبات  
 کل صین و قبل صین و بعد صین و لا توکلن علی الله فی کل شان و قبل شان و بعد شان مثلاً  
 باب اول حبت را نقطه فرض کن و باب اول نار را من یجابل فرض کن الی ظهور منظمی سه الهه